تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

چهل داستان و حديث از حضرت رسول(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)

نویسنده:عبدالله صالحى

## پيشگفتار

به نام هستى بخش جهان آفرين

نكاتى در شناخت اجمالى حقّ و باطل:

شكر و سپاس بى منتها، خداوند متعال را كه ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقيم ولايت اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلامهدايت نمود. و بهترين تحيّت و درود بر پيامبر عاليقدر اسلام و اهل بيت گراميش - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليهم اجمعين - باد.

و لعن و نفرين فراوان بر دشمنان و مخالفان اهل بيت رسالت، كه در حقيقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

سپس توجّه شما خواننده گرامى را به نكاتى چند جلب مى نمايم:

از همان دورانى كه خداوند متعال اوّلين فرد انسان يعنى حضرت آدم، ابوالبشر عليهم‌السلام را آفريد، تمام نيازمندى هاى درونى و برونى او را تأ مين نمود، ازهمان زمان دو نوع حجّت ظاهرى و باطنى براى هدايت و سعادت بشر مهّيا گرداند.

امّا حجّت ظاهرى يعنى انبياء و اوصياء و عليهم‌السلام به عنوان حجّت و خليفه الهى در مقابل جبهه باطل يعنى شيطان مغرور و متكبّر قرار گرفته است.

امّا حجّت باطنى يعنى عقل، كه اين نيروى هدايت گر درون مرزى و باطنى، انسان را در مقابل هواهاى نفسانى و شهوانى مساعدت مى نمايد.

از همان دوران ابتداء زندگى، جنگ و گريز بين اين دو جبهه حقّ و باطل آغاز گشت و هر كدام تلاش داشته و دارد تا صاحب خود را به سمت سعادت و خوشبختى و يا شقاوت و بدبختى (در دنيا و آخرت ) سوق دهد.

و در هيچ زمانى بين اين دو گروه سازش نبوده و نخواهد بود، زيرا بين حقّ و باطل سازش و صلح معنا ندارد، مگر به جهت سياست و تقيّه كه آن هم مشروط به شرايطى مى باشد.

تشخيص حقّ و باطل بر بسيارى از افراد، مشكل و چه بسا غير ممكن مى باشد، چون هر كس در هر موقعيّتى كه باشد، با شعارهاى پوچ وظاهرى فريبنده مدّعى حقّانيّت خود خواهد بود و ديگرى را بر خلاف و باطل مى شناسد.

ولى آنچه مسلّم و مورد قبول همگان است، اين مطلب است كه حقّ يكى، در يك جهت و در پيروى از يك فرد معيّن ثابت و پايدار خواهد بود، بر خلاف باطل كه ممكن است به شكل هاى گوناگون و در جهت هاى مختلف پديدار گردد.

و اهل آن هر روز خود را به شكلى بيارايند و با چهره اى جديد جلوه گرى كنند.

به همين جهت، باطل هميشه متزلزل و ناپايدار است، امّا حقّ و حقيقت ثابت و مستحكم و پا برجا باقى خواهد ماند، هر چند تحت فشارها و مشكلات عديده اى قرار گيرد.

در بين تمامى مذاهب و اديان، تنها آن دين و آئينى بر حقّ و سعادت بخش است كه از جانب آفريدگار و حكيم عَلَى الا طلاق باشد، چون تنها او آشنا به تمام نيازمندى ها و جريانات بشر در جهات مختلف مادّى و معنوى مى باشد، كه براى هدايت و سعادت جامعه، نسبت به هر زمان و هر مكان، رهبرى شايسته انتخاب و معرّفى نموده است.

و با طلوع دين مبين اسلام به رهبرى اشرف مخلوقات و افضل پيامبران، حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، تمام أديان و مذاهب، منسوخ و باطل گرديد و تنها دين اسلام جامع، كامل و قابل اجراء در هر عصر و زمان براى تمام جوامع بشرى قرار گرفت.

و از آنجائى كه شياطين در هر زمان به شكلى در جامعه ظاهر گشته و با ايجاد تفرقه و حزب گرائى تلاش براى مخدوش كردن چهره واقعى حقّ داشته و دارند، تا جائى كه پس از شهادت و رحلت حضرت رسول، امّت اسلامى را به چندين گروه متفرّق ساختند كه به طور مسلّم تمامى آن ها بر حقّ و واقعيّت نيستند، بلكه در اين ميان تنها يك فرقه بر حقّ و مابقى، همه باطل خواهند بود.

همان طورى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در يك پيشگوئى مهمّ فرمود:

«سَتَفْتَرِقُ اُمَّتى عَلى ثَلاثَة وَ سَبْعينَ فِرْقَة، فِرْقَةٌ ناجِيَةٌ وَ الْباقى هالِكُونَ» (١). يعنى به همين زودى امّت من به هفتاد و سه گروه، متفرّق و پراكنده مى شوند كه تنها يك گروه از ايشان بر حقّ و اهل نجات خواهند بود و ما بقى همه باطل و اهل هلاكت و عذاب مى باشند.

و نيز در حديثى ديگر فرمود:

«عَلىُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلي، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثَ مادارَ» (٢). يعنى: امام علىّ عليهم‌السلامدر همه حالات همراه حقّ مى باشد و نيز حقّ و حقّانيّت در همه امور و حركات با آن حضرت خواهد بود و حضرت ملاك و محور و مدار حقّ وحقيقت است.

و در جائى ديگر چنين فرمود:

«عَلىُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرآنُ مَعَ عَلي لَنْ يَفْتَرِقا...» (٣). يعنى امام علىّ عليهم‌السلام هميشه همراه قرآن مى باشد و قرآن نيز در همه احوال با آن حضرت و مؤ يّد وى است و اين دو از يكديگر جدائى ناپذيرند.

و امام باقر عليهم‌السلام ضمن يك حديث قدسى طولانى فرمود:

«... وَ عِزَّتى وَ جَلالى وَ عُلُوّ شَأ نى، لَوْلاكَ وَ لَوْ لا عَلىُّ وَ عِتْرَتُكُمَا الْهادُونَ الْمَهْديُّونَ الرّاشِدُونَ، ما خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النّارَ وَ لاَ الْمَكانَ وَ لاَ الاْ رْضَ وَ لاَ السَّماءَ وَ لاَ الْمَلائِكَةَ...» (٤). كه خداوند، به عزّت و جلال خود قسم ياد نمود: كه اى محمّد! چنانچه تو و علىّ بن أ بى طالب و اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام كه همگى هدايت گر و هدايت يافته هستيد نمى بوديد، هرگز بهشت و دوزخ و ديگر موجودات را به عرصه وجود در نمى آوردم.

و در راستاى تبعيّت از فرامين الهى اين ستارگان فروزان، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

«إنّى مُخَلِّفٌ فيكُمُ الثِّقْلَيْنِ: كِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتى أ هْلَ بَيْتى فَإ نَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الْحَوْضَ» (٥). يعنى همانا من دو چيز مهمّ و ارزشمند، يكى كتاب خدا قرآن و ديگرى عترت و اهل بيت خود را در ميان شما به عنوان امانت مى گذارم و آن دو از يكديگر جدائى ناپذيرند تا در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند. و در رابطه با اين حديث شريف، امام جعفر صادق از پدران بزرگوارش نقل مى فرمايد كه از اميرالمؤ منين علىّ عليهم‌السلام پيرامون فرمايش پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «إ نّى مُخَلِّفٌ فيكُمُ الثِّقْلَيْنِ...» سؤ ال شد؟

در پاسخ فرمود: مقصود، من و حسن و حسين و ٩ پيشوا و راهنماى ديگر كه همگى از نسل حسين مى باشند هستيم و دوازدهمين آن ها مهدى موعود عليهم‌السلام خواهد بود.

و در پايان افزود: ما اهل بيت در همه حالات همراه قرآن و نيز قرآن همراه با ما خواهد بود و هرگز از يكديگر جدائى ناپذيريم، تا در روز قيامت بر لب حوض كوثر نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضور يابيم.

و نيز امام حسن مجتبى عليهم‌السلام فرمود: همانا ما اهل بيت رسالت، يكى از آن دو امانت پيامبر خدا هستيم، پيروى از ما همان تبعيّت و پيروى از فرامين قرآن و دستورات الهى خواهد بود(٦).

و در اين زمينه احاديث شريفه قدسيّه و روايات معتبره بسيارى از طريق شيعه و سنّى وارد شده است، كه همگى دلالت دارند بر اين كه حقّ و حقيقت در همه جريانات و حالات، تنها با امير المؤ منين امام علىّ و يازده فرزند گراميش عليهم‌السلام مى باشد و ايشان اوصياء و جانشينان بلافصل نبوّت خواهند بود ونيز مدار و ملاك تشخيص حقّ از باطل قرار گرفته اند.

در نهايت، به اين نتيجه مى رسيم كه تنها پيروان و شيعيان مخلص اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام هستند كه اهل سعادت و نجات در دنيا و آخرت خواهند بود،البتّه به شرط آن كه در جميع مسائل و امور مختلف، در حدّ توان، تابع قولى و عملى ايشان باشند، ان شاء اللّه.به اميد آن كه خداوند متعال، ما را از پيروان راستين آن بزرگواران محسوب نمايد و توفيق انجام وظيفه و بهره گيرى لازم از چشمه هاى زلال معرفت و انواع جواهرات گرانمايه از اين درياى فيّاض را به ما عطا گرداند.

با توجّه به علاقه افراد جامعه اسلامى خصوصاً قشر جوان به فرهنگ و آئين مبين اسلام و نياز همگان به بهره گيرى از درياى بى كران معارف و علوم حيات بخش اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام، تصميم گرفتم تا مجموعه اى به عنوان ويژگى هاى شخصى وخانوداگى و حالات گوناگون هر يك از اختران تابناك و فروزندگان آسمان نبوّت و ولايت در غالب چهل داستان و حكايت برگزيده به همراه پنج درس ارزنده به ضميمه چهل گوهر و حديث گرانبهاى منتخب اعتقادى، تربيتى، اخلاقى، اقتصادى، سياسى و....

از منابع متعدّد(٧) گلچين و تاءليف نموده تا در اختيار مشتاقان هدايت و تشنه گان چشمه زلال سعادت قرار گيرد.

ضمناً از هر گونه تحليل و توضيح خوددارى شده و هر گونه برداشت و استفاده علمى و عملى به عهده خواننده محترم واگذار مى گردد.

به اميد آن كه انشاء اللّه مورد استفاده و افاده عموم خانواده ها وافراد جامعه قرار گيرد. «جعله اللّه ذخراً لى، ولوالديّ، و لمن له عليّ حقّ، ليوم لا ينفع مال و لا بنون»

در خاتمه از درگاه احدّيت توفيق براى درك و فهم مضامين كلامش و كلام اهل بيت رسالت عليهم‌السلام را - با دورى جستن از تمايلات و هواهاى نفسانى و شياطين إ نسى و جنّى - آرزومندم، تا به توان با الگو قرار دادن زندگى و سخنان پيشوايان راستين بشريّت - كه خلقت جهان هستى به واسطه آن هاست - دنيا و آخرت خود را در همه جوانب بيمه گردانيم.

با تشكّر مؤلّف

## خلاصه حالات آخرين پيامبر و اشرف مخلوقات

آن حضرت پيش از طلوع سپيده صبح، روز جمعه يا روز دوشنبه، هفدهم يا دوازدهم ماه ربيع الاوّل، عام الفيل ٥٥ روز پس از هلاكت اصحاب فيل در شهر مكّه شِعب ابى طالب ختنه شده و پاكيزه و خندان به دنيا آمد و جهانى تاريك را به نور مبارك خود روشن نمود.

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شكم مادر تولّد يافت، دست چپ خود را بر زمين گذارد و دست راست به سمت آسمان بلند نمود و چون كلمه توحيد را بر زبان جارى نمود، نورى از دهان مباركش ظاهر گرديد كه تمامى مكّه را روشنائى بخشيد.

نام: محمّد، احمد، محمود و... صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

كنيه: ابوالقاسم، ابوابراهيم، ابوالطاهر، ابوالطيّب، ابوالمساكين، ابوالدُّرتين، ابوالريحانَتَين،ابوالسِبطَين و....

لقب: خاتم، رسول اللّه، رسول الرّحمة، رسول الرّاحة، نبيُّالرّحمة، نبىٍّّ التّوبة، سراج المنير، مبشّر، منذر، امين، وفىٍّّ، مزمّل، مدّثّر، عالم، ماحى، حاشر، شاهد و....

و در تورات: مادماد، در انجيل: فارقليط ملّقب شده است.

پدر آن حضرت عبداللّه فرزند عبدالمطّلب و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بوده است.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سى واسطه به حضرت آدم مى رسد و ٩٩٠٠ سال و چهار ماه و ده روز بعد از وفات حضرت آدم عليهم‌السلام متولّد گرديد(٨).

نقش انگشتر: آن حضرت داراى دو انگشتر بود، نقش يكى «لاإله إلاّ اللّه، محمّد رسول اللّه» و ديگرى «صَدَقَاللّه» بود كه هر دو را به دست راست خود قرار مى داد.

دو ماه بعد از آن كه نطفه آن حضرت در رحم مادر قرار گرفت، پدرش عبداللّه وفات يافت و دوران شيرخوارگى را توسّط حليمه سعديه سپرى نمود.

در سنين چهار يا شش سالگى، مادرش آمنه و در هشت سالگى، جدّش عبدالمطّلب وفات كردند.

همچنين نه سال و هشت ماه بعد از نبوّتش كه دو سال پس از خروج از شِعب ابى طالب باشد، عمويش ابوطالب وفات يافت و سه روز بعد از آن، خديجه آن بانوى باوفا، در سن ٦٥ سالگى در گذشت.

در سنين سيزده سالگى به همراه عمويش عمران ابوطالب به شهر شام مسافرت نمود و نزد قبائل و قوافل مورد اعتماد و اطمينان قرار گرفت، به طورى كه لقب امين بر او نهاده شد.

در سنين ٢٥ سالگى از طرف خديجه براى تجارت به شام مسافرت نمود و چند ماه پس از بازگشت از سفر، با وى ازدواج كرد.

در چهل سالگى ٢٧ رجب به رسالت و نبوّت مبعوث گرديد و هنگامى كه دعوتش آشكار گرديد مورد اذيّت و آزار مشركان ومخالفان قرار گرفت تا جائى كه گفته اند:

پس از گذشت پنج سال از بعثت در محاصره شديد دشمنان قرار گرفت و به ناچار در محلّى به نام شِعب ابى طالب به همراه ديگر يارانش پناهنده شد و مدّت سه سال با تحمّل سختى هاى فراوانِ اقتصادى، اجتماعى، سياسى و... به سر برد.

و چون اذيّت و آزار دشمنان، بعد از وفات ابوطالب و خديجه شدّت گرفت؛ روز پنجشنبه، اوّل ربيع الاوّل يعنى سيزده سال پس از بعثت در سنين ٥٣ سالگى، آن حضرت به اصحاب و همراه يارانش از مكّه به مدينه مهاجرت نمود و دوازدهم همان ماه، هنگام زوال خورشيد وارد مدينه گرديد ومدّت ده سال در آن شهر اقامت نمود.

آن حضرت حدود يك سال قبل از هجرت از مكّه به مدينه، در بيدارى با جسم و روح به معراج رفت و چون پاسى از شب گذشت پس از عروج از مسجد الحرام در مسجدالا قصى فرود آمد.

و طبق فرمايش امام صادق صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكصد و بيست مرتبه به معراج رفت و در هر مرتبه خداوند بيش از ديگر فرايض و واجبات، توصيه به ولايت امام علىّ و ديگر ائمّه اطهارعليهم‌السلام مى نمود.(٩)

در نيمه ماه رجب، سال دوّم هجرت، در بين نماز عصر، قبله مسلمانان از بيت المقدّس به سمت كعبه متحوّل شد.(١٠)

در مدّت عمر پر بركت آن حضرت، بيش از چهارهزار و چهارصد معجزه توسّط حضرتش واقع گرديد.(١١)

و آنچه معجزه توسّط ديگر پيامبران الهى انجام گرفته بود، به وسيله پيامبر گرامى اسلام انجام شد كه مهمّترين آن ها قرآن بود به طورى كه تمامى انسان ها از مقابله با آن عاجز و ناتوان بوده و هستند.

روز هيجدهم ذى الحجّة، سال نهم هجرى (١٢) پس از بازگشت از حجّة الوداع، آن حضرت در محلّى به نام غدير خم، از طرف خداوند متعال امام علىّ بن ابى طالب عليهم‌السلام را به عنوان خليفه خود و امام مسلمين در جمع كلّيه حُجّاج معرّفى و منصوب نمود، كه اكثر مفسّرين و تاريخ نويسانِ اهل سنّت نيز به آن تصريح كرده اند.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، چهل و هفت سَرّيه براى جنگ با مخالفان اعزام نمود كه خود حضرت در بيست و شش جنگ، مشاركت وفرماندهى داشت و در ٩ جنگ مقاتله و جهاد نمود.

و در نهايت بعد از جنگ خيبر، توسّط زنى يهودى به نام زينب دختر حارث برادر مرحب به وسيله زهرى كه در آبگوشت كلّه و پاچه ريخته بود، حضرت با تناول آن غذا مسموم شد و مدّتى پس از آن به شهادت رسيد(١٣).

در تاريخ وفات حضرت اختلاف است؛ ولى مشهور آن است كه در ٢٨ ماه صفر، سال دهم هجرت (١٤) در اثر زهر مسموم و در سنين ٦٣ سالگى شهيد گشت.

قبر آن حضرت توسّط ابو عبيده جرّاح و زيد بن سُهيل، حفر وآماده شد، و جسد مطهّرش توسّط امام علىّ عليهم‌السلام با كمك عبّاس بن عبدالمطّلب و فضل بن عبّاس و اسامه، تجهيز و در خانه شخصى خودش دفن گرديد.

دربان حضرت را امام علىّ بن اءبى طالب عليهم‌السلام و انس بن مالك وابو رافع نام برده اند.

در تعداد زوجات حضرت اختلاف است؛ ليكن مشهور آن است كه حضرت از سنين ٢٥ سالگى به بعد، شانزده همسر جهت مصالح اسلام و مسلمين انتخاب نمود، كه طبق مشهور(١٥) تمامى آن ها به جز عايشه بيوه بوده اند؛ و در موقع شهادت ٩ همسر برايش باقى مانده بود، بنابر مشهور از خديجه هفت فرزند به نام هاى:

قاسم، زينب، امّكلثوم، رقيّه قبل از بعثت و طاهر، عبداللّه و فاطمه بعد از بعثت براى حضرت رسول به دنيا آمد؛ و از ديگر همسرش ماريه تنها يك فرزند به نام ابراهيم بعد از بعثت به دنيا آمد.

و در موقع شهادت تنها فرزندى كه برايش به يادگار باقى مانده بود، حضرت فاطمه زهراء عليهما‌السلام مى باشد.

نماز آن حضرت: دو ركعت است، در هر ركعت پس از حمد، همچنين در ركوع و پس از ركوع و در هر سجده و بين دو سجده و بعد از سجده دوّم پانزده مرتبه سوره قدر قرائت مى گردد، كه جمعاً ٢١٠ مرتبه در هر ركعت بايد خوانده شود (١٦).

بعد از سلام نماز تسبيح حضرت زهراء عليهما‌السلامخوانده شود و حوائج مشروعه خود را از خداوند متعال درخواست نمايد.

## مدح و منقبت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مژده ياران كه نوبهار آمد |  | گل و سرو و سمن به بار آمد |
| ابر رحمت در اين خجسته بهار |  | گوهر افشان به كوهسار آمد |
| وه چه عيدى كه در طليعه او |  | عيد قرآن و دين نمايان است |
| عيد ميلاد جعفر صادق |  | آن كه چون آفتاب تابان است |
| خاتم الانبياء كه خاك درش |  | سرمه چشم اهل عرفان است |
| اين دو ميلاد مقترن با هم |  | مورد بحث نكته سنجان است |
| دين و مذهب از اين دو يافت رواج |  | در دو قالب نهفته يك جان است |
| زين دو عيد بزرگ ايمانى |  | تاج فخرى به فرق قرآن است(١٧) |
| اى خواجه عالم همه عالم به فدايت |  | چون كرده خدا، خلقت عالم ز برايت |
| ذات تو بود علّت و عالم همه معلول |  | در حقّ تو لولاك از آن گفته خدايت |
| شد ختم رسالت به تو اين جامه زيبا |  | خيّاط ازل دوخته بر قدّ رسايت |
| در روز جزا جمله رسولان مكرّم |  | از آدم و عيسى همه در تحت لوايت |
| هنگام سخا چون به عطا دست گشائى |  | صد حاتم طائى شده درويش و گدايت |
| مردم همه مشتاق به فردوس برينند |  | فردوس برين تا شده مشتاق لقايت |
| راضى به رضا گشتى و صابر به مصائب |  | تا صبر و رضا مات شد از صبر و رضايت(18) |

## دگرگونى كواكب با ظهور نور هدايت

مرحوم شيخ صدوق و ديگر بزرگان آورده اند:

چون عبداللّه فرزند عبدالمطّلب به حدّ بلوغ رسيد، پدرش يكى از زنان شريف به نام آمنه بنت وهب را براى همسرى او انتخاب كرد.

آمنه گويد: چون مدّتى از ازدواج من با عبداللّه سپرى شد و نطفه فرزندم منعقد گرديد، هر مقدارى كه از دوران حمل مى گذشت، نه تنها هيچگونه احساس سنگينى و ناراحتى نمى كردم؛ بلكه شادابى وراحتى غير قابل وصفى را در خود احساس مى كردم.

تا آن كه شبى در خواب، شخصى را ديدم كه به من گفت: اى آمنه! تو به بهترين خلق خداوند، آبستن گشته اى.

وقتى زمان وضع حمل و زايمان فرا رسيد، بدون هيچگونه ناراحتى و دردى، نوزادم به دنيا آمد.

هنگامى كه آن عزير وارد اين دنيا شد زانوها و دست هاى خود را بر زمين نهاد و سر به سوى آسمان بلند نمود، در همين حال صدائى را شنيدم كه گفت: بهترين و شريف ترين انسان ها به دنيا آمد، او در پناه خداى بى همتا است، و از شرّ هر ظالم و حسودى در امان خواهد بود.

در همان لحظه، نورى از من جدا گرديد و بين زمين و آسمان را روشن نمود و حالت عجيبى در آسمان و ستاره ها به وجود آمد، به طورى كه مى ديدم ستاره ها همانند تير، از سوئى به سوى ديگر پرتاب مى شدند.

هنگامى كه قُريش، چنين حالتى را مشاهده كردند، همه در حيرت فرو رفته و مى گفتند: قيامت بر پا شده است؛ پس همگى نزد يكى از ستاره شناسان معروف به نام وليد بن مغيره رفتند، تا از جريان آگاه گردند.

او گفت: دقّت كنيد، اگر ستاره ها با اين وضع نابود مى شوند؛ پس قيامت بر پا خواهد شد و گرنه حادثه اى عجيب رخ داده است كه در طبيعت تصرّف و دخالت دارد.

سپس پيش يكى ديگر از ستاره شناسان يهودى به نام يوسف رفتند و او چون شاهد دگرگونى ستاره ها بود، گفت: در اين شب پيغمبرى به دنيا آمده است كه كتاب هاى آسمانى بشارت ورودش را داده اند؛ و او آخرين پيامبر الهى خواهد بود؛ و اين دگرگونى موجود در آسمان كه ستاره ها همانند تير، از سوئى به سوى ديگر پرتاب مى شوند و از رفتن شياطين به آسمان ها جلوگيرى مى كنند.

پس چون صبح شد، بزرگان قريش در محلّ اجتماع، گرد هم جمع شدند و خبر ولادت نوزاد عبداللّه فرزند مطّلب را مطرح كردند وبه همراه ستاره شناس يهودى يعنى يوسف به طرف منزل آمنه حركت كردند تا نوزاد عزيز را مشاهده كنند.

همين كه به منزل آمنه رسيدند، قنداقه نوزاد روشنائى بخش را آوردند، يوسف نگاهى به چشم و موهاى آن نوزاد يعنى حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كرد و يقه پيراهن حضرت را گشود و بر شانه اش خال سياهى با چند مو ديد.

با ديدن اين علامت ها، يوسف از جاى خود بلند شد، قريش همگى تعجّب كردند ومشغول خنده و مسخره كردن يوسف شدند.

او از جاى برخواست و گفت: اين نوزاد، پيامبر خداست كه با شمشير عدالت گستر خويش قيام مى كند و با تمام شِرك و بت پرستى مى ستيزد، و با آمدن اين شخص، نبوّت از قوم بنى اسرائيل قطع خواهد گرديد.

پس قريش با شنيدن اين خبر همه پراكنده شدند.(١٩)

فاطمه بنت اسد مادر امام علىّ عليهم‌السلام مى گويد: چون كه نشانه هاى مرگ در عبدالمطّلب آشكار گشت، خطاب به فرزندان خود گفت: چه كسى سرپرستى و مسئوليّت حمايت از محمّد را مى پذيرد؟

گفتند: او عبدالمطّلب از همه ما هوشيارتر است، بگو او هر كس را كه مى خواهد، خود انتخاب نمايد.

عبدالمطّلب گفت: اى محمّد! جدّ تو، آماده مسافرت به قيامت است، كدام يك از عموهايت را مايل هستى كه متكّفل كارهايت شود؟

پس از آن، حضرت نگاهى به يكايك افراد نمود و توجّه خاصّى به ابوطالب كرد.

به همين جهت عبدالمطّلب، ابوطالب را متكفّل كارهاى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، قرار داد.

فاطمه گويد: چون عبدالمطّلب وفات يافت و ابوطالب محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، را به منزل آورد، من خدمتگذار او شدم و او مرا به عنوان مادر صدامى كرد.

در خانه ما درخت خرمائى بود كه چون خرماهاى آن مى رسيد، چهل بچّه از هم سِنّى هاى محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مى آمدند و خرماهائى كه روى زمين مى ريخت جمع مى كردند ومى خوردند و هر يك از دست ديگرى يا از جلوى او خرمايش را مى ربود؛ ولى من حتّى يك بار هم نديدم كه آن حضرت از بچّه ها خرمائى را بگيرد، يا از جلويشان بردارد و هيچ وقت به حقّ ديگران تجاوز نمى كرد.

و من هر روز مشتى خرما برايش جمع مى كردم، همچنين كنيزى داشتم كه او هم برايش خرما جمع مى كرد، تا آن كه روزى حضرت خوابيده بود و ما فراموش كرديم كه برايش خرما برداريم و تمامى خرماها را بچّه ها جمع كرده بودند.

پس هنگامى كه حضرت از خواب بيدار شد و خرمائى روى زمين نيافت؛ خطاب به درخت خرما كرد و فرمود: اى درخت! من گرسنه ام.

فاطمه مى گويد: ديدم كه درخت خم شد به طورى كه خوشه هاى آن جلوى حضرت قرار گرفت و تا مقدارى كه ميل داشت خورد و سپس درخت خرما به حالت اوّل خود بازگشت.(٢٠)

## طبابت كودكى درد آشنا، براى پيرى كهن سال

بعد از آن كه عبدالمطلّب جدّ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت ونگه دارى آن حضرت به عمويش ابوطالب واگذار گرديد.

پس از چند روزى، حضرت به چشم درد مبتلا شد و پزشكان از درمان آن ناتوان گشتند، ناراحتى تمام وجود عمويش را فرا گرفته بود، عدّه اى پيشنهاد دادند تا حضرت را نزد راهب نصرانى به نام حبيب برده تا با دعاى او درد چشم حضرت بر طرف گردد.

ابوطالب پيشنهاد آن ها را براى برادرزاده اش حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگو كرد.

حضرت اظهار نمود: از طرف من مانعى نيست، آنچه مصلحت مى دانى عمل كن.

به همين جهت ابوطالب، حضرت را طبق تشريفات خاصّى سوار بر شتر نمود و با هم به سمت جايگاه راهب نصرانى حركت كردند.

موقعى كه نزديك صومعه راهب رسيدند، اجازه ورود خواستند وحبيب راهب به ايشان اجازه داد، وقتى وارد شدند تا لحظاتى هيچ گونه صحبت و سخنى مطرح نگرديد.

سپس ابوطالب شروع به سخن نمود و اظهار داشت: برادرزاده ام محمّد بن عبداللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مدّتى است كه به چشم درد مبتلا گرديده وپزشكان از درمان آن عاجز مانده اند؛ لذا نزد شما آمده ايم تا به درگاه خداوند دعا كنى و چشمان او سالم گردد.

حبيب راهب پس از شنيدن سخنان ابوطالب، به حضرت رسول خطاب كرد و گفت: بلند شو و نزديك بيا.

حضرت با اين كه در سنين كودكى بود، خطاب به راهب كرد و فرمود: تو از جاى خود حركت كن و نزد من بيا.

ابوطالب حضرت را مخاطب قرار داد و عرضه داشت: از اين سخن و برخورد تعجّب مى كنم زيرا كه شما مريض هستى.

حضرت رسول در جواب فرمود: خير، چنين نيست، بلكه حبيب راهب مريض است و بايد او نزد من آيد.

حبيب با شنيدن چنين سخنى از آن خردسال در غضب شد و گفت: اى پسر! ناراحتى و مريضى من در چيست؟

حضرت فرمود: پوست بدن تو مبتلا به مرض پيسى مى باشد و سى سال است كه مرتّب براى شفا و بهبودى آن به درگاه خدا دعا مى كنى وليكن اثرى نبخشيده است.

حبيب با حالت تعجّب گفت: اين موضوع را كسى غير از من و غير از خدا نمى دانسته است، در اين سنين كودكى چگونه از آن آگاه شده اى؟!

حضرت در پاسخ به او، فرمود: در خواب ديده ام؛ حبيب با حالت تواضع گفت: پس بر من بزرگوارى نما و برايم دعا كن تا خدا مرا شفا و عافيت دهد.

بعد از آن، حضرت پارچه اى را كه روى پيشانى و چشم هاى خود بسته بود، باز كرد و نورى عظيم از چهره مباركش ظاهر گشت كه تمامى فضا را روشنائى بخشيد؛ و عدّه اى از مردم كه در آن مجلس حضور داشتند متوجّه تمام صحبت ها و جريانات شدند.

حضرت فرمود: اى حبيب! پيراهنت را بالا بزن تا افراد حاضر بدنت را نگاه كنند و آنچه را گفتم تصديق نمايند.

هنگامى كه حبيب پيراهن خود را بالا زد، حاضران ناراحتى پوستى او را ديدند كه به اندازه يك درهم مرض پيسى و كنار آن مقدار مختصرى سياهى روى پوست بدنش وجود دارد.

در اين لحظه حضرت دست به دعا برداشت و چون دعايش پايان يافت، دست مبارك خود را بر بدن حبيب كشيد و با اذن خداوند، شفا يافت؛ سپس عموى خود را مخاطب قرار داد و فرمود: اگر تاكنون مى خواستم خدا مرا شفا دهد، دعا مى كردم و شفا مى يافتم و اينجا نمى آمدم؛ ولى اكنون دعا مى كنم و شفاى چشم خود را از خداى متعال مسئلت مى نمايم؛ و چون دست به دعا بلند نمود و دعا كرد، بلافاصله ناراحتى چشم او برطرف شد و اثرى از آن باقى نماند.(٢١)

## با ١٢ درهم ٣ كار مهمّ

مردى حضور رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، آمد وچون متوجّه شد كه پيراهن حضرت كهنه و پاره مى باشد، مبلغ دوازده درهم به آن حضرت داد. حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به علىّ عليهم‌السلام فرمود: اين درهم ها را بگير و پيراهنى مناسب براى من خريدارى نما.

علىّ عليهم‌السلام مى فرمايد: پول ها را گرفتم و روانه بازار شدم و پيراهنى به دوازده درهم خريده و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردم.

حضرت نگاهى به آن پيراهن انداخت و اظهار داشت: اگر اين پيراهن را عوض كنى و فروشنده پس بگيرد، بهتر است.

به همين جهت نزد فروشنده برگشتم و گفتم: رسول اللّه اين پيراهن را دوست نداشت، اگر ممكن است آن را پس بگير، فروشنده هم پيراهن را تحويل گرفت و پول ها را برگرداند و چون پول ها را خدمت آن حضرت آوردم، با يكديگر روانه بازار شديم تا پيراهنى مطابق ميل خود خريدارى نمايد.

در مسير راه كنيزكى را ديديم كه كنارى نشسته و گريه مى كند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، علّت گريه او را جويا شد؟

كنيز گفت: خانواده ام چهار درهم به من داد كه براى ايشان چيزى خريدارى كنم؛ وليكن آن ها را گم كرده ام و جراءت برگشتن به منزل راندارم.

در اين هنگام حضرت چهار درهم به كنيز داد و فرمود: به خانه ات برگرد.

سپس به بازار رفتيم و حضرت پيراهنى را به چهار درهم خريد و چون آن را پوشيد خدا را شكر نمود.

وقتى به سمت منزل مراجعت كرديم، در بين راه مرد برهنه اى را ديديم كه مى گفت: هر كس مرا بپوشاند، خداوند او را از لباس هاى بهشتى بپوشاند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيراهن خريدارى شده را از بدن خود در آورد و به آن مرد برهنه پوشانيد، سپس به بازار برگشتيم و حضرت پيراهنى ديگر به همان مبلغ خريدارى كرد و پوشيد و شكر خدا را نمود، و چون به طرف منزل مراجعت كرديم، هنوز آن كنيزك در جاى خود نشسته بود.

حضرت رسول به او فرمود: چرا به منزلت نرفته اى؟

كنيز پاسخ داد: مى ترسم مرا كتك بزنند، حضرت فرمود: همراه من بيا تا به منزلتان برويم.

پس حركت كرديم و چون به منزل رسيديم، پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جلوى درب منزل ايستاد و اظهار داشت: «السّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهلَ الدّار»؛ كسى جواب نداد، حضرت دومرتبه سلام كرد و باز جوابى نشنيد.

و چون مرتبه سوّم سلام بر اهل منزل داد، از درون منزل جواب آمد: «وَ عَلَيْكَ السّلامُ يا رَسُول اللّه ورحمه‌اللهو بركاته»؛ رسول خدا فرمود: چرا در مرحله اوّل و دوّم جواب سلام مرا نداديد؟

در پاسخ اظهار داشتند: چون سلام شما را شنيديم، دوست داشتيم كه صداى شما را بيشتر بشنويم.

پس از آن پيامبر خدا اظهار داشت: اين كنيز شما در آمدن به منزل قدرى تاءخير داشته است، از شما مى خواهم او را شكنجه نكنيد.

اهل منزل گفتند: اى رسول خدا! به جهت قدوم مبارك شما او را آزاد كرديم.

امام علىّ عليه‌السلام افزود: چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، چنين ديد فرمود: شكر خدا را كه چه بركتى در اين دوازده درهم قرار داد كه دو برهنه پوشيده گشتند ويك بنده آزاد شد.(٢٢)

## همه چيز، حتّى انتخاب همسربراى مصلحت دين

بايد توجّه داشت كه تمامى پيامبران الهى خصوصا پيامبر اسلام و ائمّه اطهار عليهم‌السلامتمام آنچه انجام مى دادند، بر مبناى مصلحت احكام الهى و عامّه مردم بوده است و نيز آنان منافع و لذايذ شخصى را فداى دين و اجتماع مى كرده اند.

از آن جمله: انتخاب همسر در تشكيلات زندگى ايشان بوده است كه تنها مصلحت، چگونگى گسترش دين و پذيرش و هدايت مردم، مورد نظر قرار مى گرفته است.

در همين راستا، پيامبر عاليقدر اسلام حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، نيز دوران عنفوان جوانى خود را به پاك ترين و عفيف ترين روش، سپرى نمود و در سنين ٢٥ سالگى با خديجه، آن بانوى مخدّره ازدواج نمود و به دنبال آن پس از مبعوث شدن به مقام والاى نبوّت ورسالت، جهت مصالح دين مبين اسلام، همسران ديگرى را نيز انتخاب نمود كه همه آن ها جز عايشه بيوه بوده اند.(٢٣)

به هر حال در اين كه آن حضرت چند همسر جهت مصلحت اسلام و مسلمين برگزيد، بين مورّخين و محدّثين اختلاف است؛ كه به مشهور آن اشاره مى كنيم:

1. خديجه دختر خُوَيْلِد.

2. صفيّه دختر حيّى بن اخطب، از بنى اسرائيل.

. عايشه دختر ابوبكر بن ابى قحافه، از بنى تميم.

4. حفصه دختر عمر بن خطّاب، از طايفه طىّ.

5. امّ حبيب دختر ابوسفيان بن حرب، از بنى اميّه.

6. زينب دختر جحش از بنى اسد، از خانواده بنى اميّه.

7. سوده دختر زمعه، از طايفه بنى اسد.

8. ميمونه دختر حارث، از طائفه بنى هلال.

9. هند (امّ سلمة ) دختر ابى اميّه، از طايفه مخزوم.

10. جويريه دختر حارث.

11. خوله دختر حكيم سليمى.

12. زينب دختر خزيمة بن حارث.

13. ماريه قبطيّه.

14. ريحانه خندقيّه.

15. زينب دختر ابى الجون كندى.

و در هنگام رحلت و شهادت حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، تعداد ٩ همسر برايش باقى مانده بود، و از تمامى آن ها فقط داراى هشت فرزند، چهار پسر و چهار دختر گرديد.(٢٤)

و در موقع رحلت، تنها فاطمه زهراء عليها‌السلام، مادر تمام ائمّه اطهار عليهم‌السلامو مادر سادات بنى الزّهراء برايش به يادگار باقى ماند.(٢٥)

## جبرئيل و نقش انگشتر

زيد بن علىّ از پدرش امام سجّاد زين العابدين عليه‌السلام حكايت نمايد:

روزى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، انگشتر خود را به امام علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام داد و فرمود: اين انگشتر را نزد حكّاك برده، به او بگو كه بر نگين آن: ((محمّد بن عبداللّه )) نوشته شود.

اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام آن انگشتر را گرفت و پيش حكّاك برد واظهار داشت: بر نگين اين انگشتر نقش كلمه ((محمّد بن عبداللّه )) حكّاكى كَنْده كارى نما.

حكّاك آن را پذيرفت وليكن در هنگام كار، دست و قلم او خطا رفت و به جاى آن نقش «محمّد رسول اللّه» نوشته شد.

هنگامى كه امام علىّ عليه‌السلام خواست انگشتر را بگيرد، دقّت نمود؛ و چون ديد نقش، غير از چيزى است كه دستور داده بود، به او فرمود: من چنين موضوعى را نگفته بودم.

حكّاك اظهار داشت: بلى، صحيح مى فرمائى؛ وليكن دستم به اشتباه رفت.

پس حضرت آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد واظهار داشت: يا رسول اللّه! حكّاك آنچه را گفته بودم، انجام نداده ومدّعى است كه دستش خطا رفته است.

در اين لحظه پيامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقّت بر آن فرمود: اى علىّ! من محمّد بن عبداللّه هستم، پس چرا «محمّد رسول اللّه» نوشته شده است و سپس انگشتر را به دست مبارك خود نمود؛ و چون صبح شد و بر انگشتر نگاه كرد، ديد زير آن نوشته شده است: ((علىّ ولىّ اللّه)).

پس به همين جهت تعجّب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فزونى يافت، در همين بين جبرئيل امين عليه‌السلام نازل شد و رسول خدا جريان را براى او بازگو نمود.

جبرئيل در پاسخ اظهار داشت: آنچه را كه تو خواستى نوشته شود گفتى؛ و آنچه را كه ما خواستيم نوشتيم.(٢٦)

## چگونگى دوّمين شوهر

مرحوم شهيد ثانى در كتاب خود به نام مسكّن الفؤ اد از امّ سلمه حكايت نموده است:

روزى اوّلين همسرش ابو سلمه به محضر مبارك رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد، همين كه شوهر به منزل مراجعت كرد به همسرش امّ سلمه گفت: مطلبى را از آن حضرت شنيدم كه بسيار مسرور و شادمان گشتم.

امّ سلمه گويد: به او گفتم: آن مطلب چيست كه اين قدر باعث شادى تو شده است؟

شوهرش اظهار داشت: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: هرگاه مصيبتى بر شما وارد شد و يكى از افراد خانواده تان فوت نمود؛ چنانچه بگوئيد: «إ نّا للّه و انّا اليه راجعون»؛ خدايا! مرا در اين مصيبت پاداش نيك عطا فرما، و بهتر از آن را جايگزين گردان؛ پس خداوند دعاى او را مستجاب مى نمايد.

امّ سلمه گويد: من آن جمله را حفظ كردم و چون بعد از مدّتى شوهرم ابو سلمه از دنيا رفت، همان جمله را بر زبان جارى كردم و پس از گفتن آن جمله، در فكر فرو رفته و با خود گفتم: مگر بهتر از اين شوهرى كه داشتم، مقدّر من مى شود؟!

و چون عدّه وفات را سپرى كردم، روزى داخل منزل مشغول دبّاغى پوست بودم كه ناگهان متوجّه شدم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه ورود مى طلبد.

و من به آن حضرت اجازه دادم، وقتى آن بزرگوار وارد منزل شد، در گوشه اى نشست و پس از لحظه اى سكوت، به من پيشنهاد ازدواج داد كه به او شوهر كنم.

در جواب گفتم: يا رسول اللّه! من زنى غيور هستم، مى ترسم كارى كنم كه موجب آزار شما گردد، همچنين من در سنّ و سالى هستم كه دوران زناشوئى را سپرى كرده و داراى خانواده اى بسيار هستم.

حضرت فرمود: سنّ و سال براى من و تو مطرح نيست و من تمام اعضاء خانواده ات را متكفّل مى شوم.

پس از آن پيشنهاد حضرت را پذيرفتم و به ازدواج ايشان در آمدم و خداوند دعايم را كه هنگام مرگ اوّلين شوهرم خواسته بودم مستجاب نمود.(٢٧)

## مرگ ابراهيم و برداشتن سه سُنّت

امام موسى كاظم حكايت فرمايد:

چون ابراهيم فرزند حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سنين هيجده ماهگى در گذشت، سه سُنّت و سيره براى مسلمان ها تحقّق يافت:

هنگامى كه ابراهيم قبض روح شد؛ خورشيد، گرفتگى پيدا كرد و كُسوف شد، مردم گفتند: كسوفِ خورشيد به جهت مرگ ابراهيم پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

حضرت رسول با شنيدن چنين سخنى بالاى منبر رفت و پس از حمد و ثناى الهى، فرمود: گرفتگى خورشيد و ماه، دو نشانه از آيات الهى هستند كه به دستور خداوند متعال واقع مى شوند و ارتباطى با مرگ يا حيات كسى ندارند؛ پس هر زمانى كه چنين علامت و حادثه اى رخ دهد نماز آيات بخوانيد.

و چون از منبر فرود آمد، با جمعيّت نماز كسوف به جا آوردند، بعد از آن خطاب به حضرت امير المؤ منين علىّ عليه‌السلام ، كرد و فرمود: فرزندم ابراهيم را غسل ده و كفن كن تا آماده دفن او گرديم.

پس هنگامى كه خواستند ابراهيم را دفن كنند، مردم گفتند: رسول خدا بجهت غم و اندوهى كه در مرگ فرزند خود دارد نماز ميّت را فراموش كرده است، وقتى سر و صداى مردم به گوش حضرت رسيد، از جاى خود بر خاست و ايستاد؛ سپس اظهار داشت:

جبرئيل مرا بر گفتگوى شما آگاه نمود؛ ولى چون خداوند متعال بر شما پنج نماز، در پنج موقع واجب گردانده است، به جاى هر نماز يك تكبير براى اموات گفته مى شود، آن امواتى كه نماز بر آن ها واجب بوده باشد يعنى؛ به حدّ بلوغ و تكليف رسيده باشند.

پس از آن فرمود: يا علىّ! وارد قبر برو، و فرزندم ابراهيم را در لحد بگذار؛ چون علىّ عليه‌السلام ، ابراهيم را درون قبر نهاد، مردم گفتند: ديگر نبايد كسى فرزند خود را داخل قبر بگذارد؛ چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه چنين نكرد.

در اين هنگام نيز حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: اگر كسى فرزند مرده خود را داخل قبر بگذارد، حرام نيست؛ مشروط بر آن كه مطمئن باشد كه شيطان ايمان او را نگيرد و جزع و بى تابى نكند و كلماتى كفرآميز بر زبان خود جارى ننمايد.

امام كاظم در پايان افزود: پس از اين جريان مردم همه متفرّق شدند و رفتند.(٢٨)

## تعليم وضوء و نماز در ٣٣ سالگى

علىّ بن ابراهيم قمىّ كه يكى از روات و مفسّرين و از معتمدين مى باشد حكايت كند:

هنگامى كه پيامبر خدا حضرت محمّد بن عبداللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مدّت سى و سه سال از عمر مباركش سپرى شد، در خواب صدائى را شنيد و حسّ كرد كه شخصى كنارش مى آيد ومى گويد: يا رسول اللّه!

همچنين در حال چوپانى، بين كوه هاى مكّه حركت مى نمود، ناگهان شخصى را ديد كه او را مخاطب قرار داده است و مى گويد: يارسول اللّه!

حضرت اظهار داشت: تو كيستى؟

آن شخص پاسخ داد: من جبرئيل هستم؛ خداوند مرا نزد تو فرستاده است تا آن كه تو را به عنوان رسول و پيامبر خود برگزيند.

حضرت اين موضوع را پنهان داشت تا زمانى كه جبرئيل مقدارى آب از آسمان آورد و گفت: اى محمّد! با اين آب وضو بگير.

و كيفيّت آن را در شستن صورت و دست ها از آرنج تا انگشتان ومسح سر و پاها، همچنين ركوع و سجود را به حضرت تعليم داد.

پس از آن، علىّ بن ابى طالب به محضر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه وارد شد و او را در حالت خاصّى مشاهده كرد.

و چون مدّت چهل سال از عمر مباركش گذشته بود، علىّ عليه‌السلام حضرت را در آن حالت ديد، اظهار داشت: يا اباالقاسم! اين چه عملى است كه انجام مى دهى؟

حضرت فرمود: اين نمازى است كه خداوند متعال مرا بر آن دستور داده است.

پس در همان لحظه علىّ عليه‌السلام در كنار حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه، براى انجام نماز ايستاد.

سپس خديجه عليها‌السلام، نيز اسلام آورد و با آن دو ايستاد و نماز بجاى آورد.

مدّتى بدين منوال گذشت و آن سه نفر هر روز با هم نماز مى خواندند، تا آن كه روزى ابوطالب به همراه جعفر وارد شد و ديد حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علىّ عليه‌السلام و خديجه عليها‌السلام در حال انجام نماز هستند.

ابوطالب به جعفر گفت: كنار آن ها بايست و با ايشان نماز بگذار وجعفر با ايشان مشغول خواندن نماز شد.(٢٩)

## نجات جوان با رضايت مادر

مرحوم شيخ مفيد، به نقل از امام جعفر صادق صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه حكايت نمايد:

روزى به رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، خبر دادند كه فلان جوان مسلمان، مدّتى است در سكرات مرگ و جان دادن به سر مى برد ونمى ميرد.

چون حضرت رسول بر بالين آن جوان حضور يافت، فرمود: بگو «لا إلهَ إلاّ اللّه»؛ولى مثل اين كه زبان جوان قفل شده باشد ونمى توانست حركت دهد، حضرت چند بار تكرار نمود و جوان بر گفتن كلمه طيّبه «لا إلهَ إلاّ اللّه» قادر نبود.

زنى در كنار بستر جوان مشغول پرستارى از او بود، حضرت از آن زن سؤ ال نمود: آيا اين جوان مادر دارد؟

پاسخ داد: بلى، من مادر او هستم.

حضرت فرمود: آيا از فرزندت ناراحت و ناراضى مى باشى؟

گفت: آرى، مدّت پنج سال كه است با او سخن نگفته ام.

حضرت پيشنهاد داد: از فرزندت راضى شو. عرض كرد: به احترام شما از او راضى شدم و خداوند نيز از او راضى باشد.

سپس حضرت به جوان فرمود: بگو «لا إلهَ إلاّ اللّه»، در اين موقع آن جوان سريع كلمه طيّبه را بر زبان خود جارى كرد.

بعد از آن، حضرت به او فرمود: دقّت كن، اكنون چه مى بينى؟

عرض كرد: مردى سياه چهره با لباس هاى كثيف و بدبو همين الا ن در كنارم مى باشد و سخت گلوى مرا مى فشارد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، اظهار نمود: بگو:

«يا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسيرَ، وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثيرِ، إ قبَلْ مِنِّى الْيَسيرَ، وَاعْفُ عنّىِ الْكَثيرَ، إ نّكَ اءنْتَ الْغَفُورُ الرَّحيم».

يعنى؛ اى كسى كه عمل ناچيز را پذيرا هستى، و از خطاهاى بسيار در مى گذرى، كمترين عمل مرا بپذير و گناهان بسيارم را به بخشاى؛ همانا كه تو آمرزنده و مهربان هستى، وقتى جوان اين دعا را خواند، حضرت فرمود: اكنون چه مى بينى؟

گفت: مردى خوش چهره و سفيد روى و خوش بو با بهترين لباس، در كنارم آمد و با ورود او، آن شخص سياه چهره رفت.

حضرت فرمود: بار ديگر آن جملات را بخوان، وقتى تكرار كرد.

و در همان لحظه روح، از بدنش خارج شد و به دست پر بركت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، نجات يافت و سعادتمند گرديد.(٣٠)

## دو كار بسيار مهمّ؟!

امّ سلمه همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه حكايت كند:

در آن روزهائى كه حضرت، در بستر مرض و آن ناراحتى كه سبب فوت و شهادت حضرتش شد، به بعضى از اطرافيان خود فرمود:

دوست مرا بگوئيد بيايد، عايشه شخصى را به دنبال پدرش ابوبكر فرستاد و چون او وارد شد حضرت رسول صورت خود را از او برگرداند و اظهار داشت:

دوست مرا بگوئيد بيايد، پس حفصه شخصى را به دنبال پدرش عمر فرستاد و چون عمر وارد شد، نيز حضرت صورت خود را برگرداند و فرمود:

دوست مرا بگوئيد بيايد، در اين هنگام فاطمه زهراء عليها‌السلام، شوهرش علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام را به حضور پدرش فرستاد؛ چون علىّ عليه‌السلام وارد شد حضرت از جاى برخواست و از ورود علىّ عليه‌السلام تجليل نمود و او را در بغل گرفته و به سينه خود چسبانيد.

پس از آن علىّ عليه‌السلام اظهار داشت: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هزار حديثِ علمى به من تعليم نمود كه از هر يك از آن ها هزار رشته ديگر باز مى شود تا جائى كه من و پيامبر عرق كرديم و عرق آن حضرت بر من و عرق من بر آن حضرت جارى گشت.(٣١)

هچنين شاذان قمّى در كتاب خود آورده است:

روزى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در جمع اصحاب خود نشسته بود كه ناگهان شخصى از طايفه بنى تميم به نام مالك بن نويره به حضور ايشان وارد شد و به آن حضرت خطاب كرد و اظهار داشت: ايمان و مبانى اسلام را به من تعليم فرما تا با عمل به آن رستگار گردم.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: بايد شهادت دهى بر اين كه خدائى جز خداى يكتا نيست و او شريكى ندارد، همچنين گواهى دهى كه من محمّد رسول خدا هستم، ديگر آن كه روزى پنج مرتبه نماز بخوانى و ماه رمضان را روزه بگيرى و زكات و خمس اموالت را بپردازى و حجّ خانه خدا انجام دهى، ضمناً در مجموع ولايت و امامت جانشين مرا كه علىّ بن ابى طالب و يازده فرزندش مى باشند بپذيرى.

و احكام و دستورات اسلام را مورد عمل قرار دهى و موارد حلال و حرام را رعايت نمائى و حقّ كسى را ضايع و پايمال نكنى.

حضرت پس از آن كه بسيارى از ديگر احكام و حقوق فردى و اجتماعى را برشمرد و تذكراتى را بيان نمود، مالك بن نويره عرضه داشت: يا رسول اللّه! من خيلى فراموش كار هستم، تقاضامندم يك مرتبه ديگر آن ها را تكرار فرما، حضرت هم قبول نمود و آنچه را فرموده بود بازگو نمود.

و چون مالك بن نُوَيره خواست از محضر مبارك رسول خدا خارج شود، حضرت فرمود: هر كس بخواهد يكى از مردان بهشتى را ببيند، به اين شخص نگاه كند. ابوبكر و عمر كه در آن مجلس حضور داشتند بلند شدند و با سرعت به دنبال مالك حركت كردند؛ وقتى به او رسيدند، گفتند: رسول خدا فرمود: تو اهل بهشت هستى، اينك از تو تقاضامنديم از درگاه خداوند براى ما استغفار و طلب آمرزش نما.

مالك گفت: رحمت و آمرزش خداوند شامل شما نگردد، چون رسول خدا را كه صاحب شفاعت و مقرّب الهى است رها كرده ايد و به من پناه آورده ايد.

لذا ابوبكر و عمر با ناراحتى برگشتند و پيش از آن كه حرفى بزنند، حضرت تبسّمى نمود و فرمود: به راستى سخن حقّ تلخ است.(٣٢)

## دو بر خورد متفاوت، نسبت به يك خواهر وبرادر

علاّمه مجلسى در حديثى به نقل از صادق آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، آورده است:

روزى پيامبر الهى در منزل خويش نشسته بود؛ كه خواهر رضاعى آن حضرت بر ايشان وارد شد.

چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، نگاهش به وى افتاد از ديدار او شادمان گشت و رو انداز خود را براى او پهن كرد تا خواهرش بر روى آن بنشيند.

پس از آن، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه با تبسّم و خوش روئى با خواهر خود مشغول سخن گفتن شد، بعد از گذشت لحظاتى خواهر حضرت از جاى برخاست و از حضور مبارك آن بزرگوار خداحافظى كرد و رفت.

روزى ديگر، برادر آن زن كه برادر رضاعى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، نيز محسوب مى شد بر آن حضرت وارد شد، وليكن آن حضرت برخورد و خوش روئى را كه با خواهرش انجام داده بود با برادرش اظهار ننمود.

اصحاب حضرت كه شاهد بر اين جريان بودند، به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، عرضه داشتند: يا رسول اللّه! چرا در برخورد بين خواهر و برادر مساوات را رعايت ننمودى و ميان آن دو نفر تفاوت قائل شدى؟!

حضرت در پاسخ اظهار نمود: چون خواهرم نسبت به پدرش بيشتر اظهار علاقه و محبّت مى كرد، من نيز اين چنين او را تكريم و احترام كردم.

ولى چون پسر نسبت به پدرش بى اعتنا بود، لذا اين چنين با او برخورد و بى اعتنائى شد(٣٣).

## دنيا در نظر مردان خدا

هچنين مرحوم علاّمه مجلسى رحمه‌اللهتعالى عليه، به نقل از يكى از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلام به نام محمّد بن سنان حكايت كند:

از حضرت صادق آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم، كه در جمع اصحاب خود مى فرمود:

روزى شخصى به محضر مبارك محمّد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد، در حالى كه حضرت روى حصيرى دراز كشيده بود و سر مبارك خود را بر بالشى از ليف خرما نهاده بود و استراحت مى كرد.

همين كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، متوجّه ورود آن شخص گرديد، از جاى خويش بلند شد و نشست و خواست دستى بر صورت و بدن خود بكشد كه آن شخص مشاهده كرد كه حصير بر بدن مبارك حضرت و نخ ‌هاى ليف بر صورت نورانيش اءثر گذاشته است.

با خود گفت: قيصر و كسرى روى پارچه هاى ابريشمى و مخمل مى خوابند و هنوز به اين زندگى تشريفاتى كه دارند راضى و قانع نيستند، ولى شما با اين مقام والا و عظيم بر روى حصير مى نشينى و بر ليف خرما مى خوابى؟!

و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، متوجّه افكار آن شخص شد، او را مخاطب قرار داد و فرمود:

توجّه داشته باش كه ما از آن ها بهتر و برتريم.

به خدا قسم! ما با دنيا و اءشياء آن رابطه اى نداريم؛ چون مَثَل ما در اين دنيا همانند سواره اى است كه بر درختى سايه دار عبور كند، سپس جهت استراحت كنار آن درخت فرود آيد و زير سايه اش بنشيند؛ و چون به مقدار كافى استراحت كرد آن را رها كند و به دنبال مقصد خويش به راه افتد.(٣٤)

## گزارشى از حوادث گيتى

مرحوم شيخ طوسى رحمه‌اللهعليه به نقل از امام موسى كاظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه، حكايت نمايد:

در اواخر عمر پر بركت يامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، خداوند متعال بر آن حضرت وحى فرستاد: مدّت عمر و حيات تو در حال سپرى شدن است، پس براى ملاقات با پروردگارت آماده باش.

پيامبر خدا دست هاى خود را به سوى آسمان بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا! وعده اى را كه داده بودى انجام نگرفته، با اين كه هيچ گاه در وعده هاى تو خلافى نبوده است.

خداوند وحى فرستاد: يا محمّد! به همراه كسى كه مورد اعتماد و اطمينان خودت باشد، به سمت كوه اُحد بيا.

حضرت دو مرتبه دست هاى خود را به سمت آسمان بلند نمود و همان سخنان را تكرار كرد.

در اين هنگام وحى آمد: به همراه پسر عمويت علىّ بن ابى طالب صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سمت كوه اُحد بيائيد و از آن بالا برويد و پشت به قبله كنيد و خودت حيوانات وحشى را صدا كن تا پاسخ گويند؛ سپس يكى از آن ها را بگير و آن را تحويل پسر عمويت ده تا سر آن را بريده و از گردن، پوست آن را كنده و وارونه نمائيد؛ كه دباغى شده خواهد بود.

بعد از آن مَلَك روح و جبرئيل به همراه قلم و دوات وارد مى گردند وتمامى حوادث گذشته و آينده را برايت گزارش مى دهند و آن ها را براى پسر عمويت بازگو نما تا بنويسد و هرگز اين پوست و مركّب و نوشته هايش فاسد و نابود نخواهد شد؛ بلكه هميشه تازه و قابل استفاده مى باشد.

پس از آن، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طبق آنچه ماءمور شده بود، به همراه اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام حركت كرد تا به بالاى كوه اُحد رسيد وماءموريّت خود را انجام داده و هنگامى كه خواستند پوست حيوان را بِكَنند، جبرئيل به همراه مَلك روح و تعداد بسيارى از ملائكه واردشدند.

همين كه پوست حيوان سلاّ خى شد، علىّ عليه‌السلام آن را جلوى خود نهاد، در همين لحظه قلم و دواتى كه درون آن مركّب سبز رنگ و منوّر بود كنار آن حضرت حاضر شد و گزارشاتى به عنوان وحى نازل گرديد و پيامبر اكرم آن ها را به عنوان إ ملا براى پسر عمويش بازگو مى نمود و ايشان مى نوشت.

امام كاظم عليه‌السلام افزود: بيان اوصاف و حالات تمامى زمان ها و لحظات گوناگون جهان، همچنين كليّه حوادث و جرياناتى كه تا برپائى قيامت رخ مى دهد، و تفسير و تشريح جميع موجودات عالم هستى از جهت منافع و مضرّات، در آن گزارشات وجود داشت و هيچكس غير از مقرّبين و اولياء خداوند از آن ها آگاهى ندارند.

و در ضمن آن گزارشات، چگونگى حالات بندگان صالح وذرارى رسول اللّه و نيز دشمنان و مخالفان به طور مشروح نسبت به هر زمان ومكان وارد شده است.

پس از آن نسبت به مصائب و فتنه هاى بعد از رسول خدا سخنانى به ميان آمد و چون حضرت، در مورد وظايف خود كسب تكليف نمود؛ در جواب گفته شد: بايد صبر و بردبارى پيشه كنيد.

همچنين تمامى اوصياء واولياء و شيعيان و دوستانشان توصيه به صبر واستقامت شدند تا آن هنگامى كه فرج اهل بيت يعنى؛ امام زمانعليه‌السلام فرا رسد و ظهور نمايد.

و در پايان پيرامون علائم ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و چگونگى حكومت بنى هاشم به طور كامل مطالبى بيان گرديد.(٣٥)

## بيچاره شدن فرزندى ثروتمند

امام حسن عسكرى عليه‌السلام به نقل از اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام حكايت فرمايد:

روزى پيرمردى به همراه فرزندش نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد.

پيرمرد با گريه و زارى عرضه داشت: يا رسول اللّه! من پسرم را بزرگ كردم و هزاران رنج و زحمت برايش متحمّل شدم و از مال و ثروت خود، او را كمك كردم تا آن كه مستقلّ و خودكفا گرديد، ولى امروز كه من ضعيف و ناتوان گشته ام و تمام اموال و هستى خود را از دست داده ام، او از هر گونه كمكى به من دريغ مى كند و حتّى لقمه نانى هم به من نمى دهد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به فرزند كرد و فرمود: تو در اين مورد چه جوابى دارى؟

گفت: يا رسول اللّه! من چيزى زايد بر مخارج خود و عائله ام ندارم.

حضرت به پدر فرمود: اكنون چه مى گوئى؟

گفت: يار سول اللّه! او داراى چندين انبار گندم و جو و كشمش مى باشد و نيز كيسه هائى پر از درهم و دينار دارد.

رسول خدا به فرزند فرمود: چه پاسخى دارى؟

اظهار داشت: يا رسول اللّه! او اشتباه مى كند، چون من هيچ ندارم.

در اين هنگام، حضرت رسول خطاب به فرزند كرد و فرمود: از عذاب خداوند بترس و نسبت به پدرت كه آن همه براى تو زحمت كشيده است، نيكى و احسان كن.

پسر گفت: يا رسول اللّه! من چيزى ندارم.

حضرت فرمود: اين ماه از بيت المال به او كمك مى كنيم؛ ولى از ماه آينده بايد پدرت را كمك نمائى و به يكى از اصحاب خود به نام اُسامة بن زيد دستور داد تا صد درهم به آن پير مرد بپردازد.

در پايان ماه، پدر دو مرتبه به همراه پسر خود نزد رسول خدا آمد وعرضه داشت: يا رسول اللّه! فرزندم چيزى به من نداد و پسر همچنين گفت: من چيزى ندارم.

حضرت به فرزند اشاره نمود: كه تو داراى ثروت بسيارى هستى؛ ولى با اين برخوردى كه نسبت به پدرت دارى، همين امروز فقير و تهى دست خواهى شد.

همين كه فرزند از نزد حضرت برگشت متوجّه شد كه داد و فرياد افرادى كه در همسايگى انبارهاى آذوقه او هستند، بلند است.

و هنگامى كه چشمشان به پسر پيرمرد افتاد فرياد زدند: بوى گنديده انبارهاى تو به همه ما اذيّت و آزار مى رساند.

و او را مجبور كردند تا اجناس فاسد شده انبارهايش را تخليه كند؛ او نيز چندين كارگر گرفت و با پرداخت پولى بسيار، آن اجناس فاسدشده را در بيابان هاى شهر تخليه كرد.

و چون به كيسه هاى طلا و نقره اندوخته شده مراجعه كرد، آن ها را چيزى جز سنگ و ريگ نديد و تمام زندگى و ثروت او تباه گرديد وسخت در تنگ دستى قرار گرفت، به طورى كه حتّى محتاج لقمه نانى براى شام خود گرديد و در نهايت مريض و رنجور شد.

سپس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در رابطه با اداء حقوق والدين چنين فرمود: مواظب باشيد كه پدر و مادر خود را ناراحت و غضبناك نكنيد و راضى نباشيد كه آنان نيازمند و محتاج گردند؛ وگرنه بدانيد كه غير از عذاب دنيا نيز در قيامت به عقاب دردناك الهى مبتلا خواهيد شد.(٣٦)

## ارزش مرض براى مؤ من

حضرت صادق آل محمّد عليهم‌السلام حكايت فرمايد:

روزى رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در جمع اصحاب خود، سر به سمت آسمان بلند نمود و تبسّمى كرد.

يكى از افرادى كه در آن جمع حضور داشت، از آن حضرت سؤ ال كرد: يا رسول اللّه! امروز شما را ديدم كه سر خود را به سوى آسمان بلند كردى و تبسّم نمودى؟!

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بله، درست است چون كه متعجّب شدم از دو فرشته و ماءمور الهى كه از آسمان بر زمين وارد شدند تا اعمال يكى از بندگان خدا را - كه هر روز نماز خود را به موقع انجام مى داد - در نامه عملش بنويسند.

ليكن چون آن شخص را در محلّ عبادت خود نيافتند، هر دو فرشته به آسمان بازگشتند و به محضر ربوبى پروردگار عرضه داشتند: پروردگارا! بنده مؤ من تو را در محلّ عبادتش نيافتيم؛ بلكه او در بستر بيمارى افتاده بود.

در اين هنگام خداوند متعال فرمود: بنويسيد، اعمال و عبادات بنده ام را تا زمانى كه او در پناه من، مريض و ناتوان از عبادت و ديگر كارها است، همانطورى كه در حال سلامتى، او عبادت مرا انجام مى داد و شما اعمال و حسنات او را مى نوشتيد.

سپس در پايان فرمايش خود افزود: همانا بر من لازم است، پاداش بنده ام را در حال مريضى نيز بپردازم؛ همچنان كه در حالِ سلامتى او چنين مى كرده ام.(٣٧)

## دو خاطره آموزنده مهمّ

مرحوم كلينى به نقل از امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت فرمايد:

روزى سه نفر زن حضور پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شدند.

اوّلين نفر از ايشان اظهار داشت: يا رسول اللّه! شوهر من گوشت نمى خورد، ديگرى گفت: شوهرم بوى خوش عطر استفاده نمى كند، سوّمى عرض كرد: يا رسول اللّه! شوهرم با من نزديكى نمى كند.

حضرت رسول از شنيدن چنين سخنانى ناراحت شد و به سمت مسجد حركت نمود، پس از وارد شدن به مسجد در جمع اصحاب، بالاى منبر رفت و بعد از حمد و ثناى الهى چنين فرمود:

چه شده است! شنيده ام كه بعضى از دوستان من گوشت نمى خورند و عدّه اى بوى خوش استعمال نمى كنند و بعضى ديگر با زنان خود هم بستر نمى گردند.

همه بدانيد كه مَنِ رسول اللّه گوشت مى خورم و بوى خوش استفاده مى كنم و با زنان خود هم بستر مى شوم.

پس هركس از روش من در تمام جهات زندگى روى گردان باشد، من از او بيزار خواهم بود.(٣٨)

همچنين مرحوم شيخ صدوق آورده است:

عبداللّه بن عبّاس پسر عموى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، حكايت كند:

روزى عقيل نزد رسول خدا حضور داشت و حضرت بسيار نسبت به ايشان اظهار علاقه و محبّت مى نمود، علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام وارد شد و اظهار نمود: يا رسول اللّه! آيا عقيل مورد علاقه و اطمينان شما است؟

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرى، به خدا سوگند! من او را به دو جهت دوست دارم: يكى به جهت خودش و دوّم به جهت دوستيش با ابوطالب.

و سپس افزود: همانا فرزندش مسلم در محبّت و دفاع از فرزندت حسين عليه‌السلام كشته خواهد شد و مؤ منين براى او گريان خواهند گشت و ملائكه ها بر او درود خواهند فرستاد.

ابن عبّاس مى افزايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس از اين سخنان گريان شد و اشكِ چشم هايش، بر صورت مباركش جارى گشت و سپس فرمود: من شكايت غاصبين و ظالمين بر اهل بيتم را به خداى سبحان مى كنم.(٣٩)

## جوان گمراه، سعادتمند شد!

جابر بن يزيد جعفى به نقل از حضرت ابوجعفر، امام محمّد باقر عليه‌السلام حكايت كند:

در زمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، يك جوان يهودى نزد خانواده خود كه همه يهودى بودند مى زيست.

اين جوان در بسيارى از روزها نزد رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمد و چنانچه حضرت كارى داشت، به ايشان كمك و همكارى مى كرد. و چه بسا پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، براى رؤ ساى قبائل و يا ديگر اشخاص نامه مى نوشت و توسّط آن جوان گمراه نامه ها را براى آن افراد مى فرستاد.

پس از گذشت مدّتى بدين منوال، جوان چند روز به ملاقات حضرت رسول نيامد، به همين جهت حضرت جوياى حال جوان نامبرده گرديد؟

گفتند: مدّتى است كه مريض مى باشد و در بستر بيمارى افتاده است؛ رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه بعضى از يارانش براى عيادت، به سمت منزل آن جوان حركت كردند، همين كه وارد منزل شدند، ديدند كه جوان در بستر خوابيده و چشم هاى خود را بسته است، و چون حضرت او را صدا زد، جوان چشم هاى خود را باز كرد و گفت: لبّيك يا اباالقاسم!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: شهادت بر يگانگى خدا و رسالت من بده و بگو:

«اشهد ان لا اله الاّ اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه».

پدر جوان كه نيز يهودى بود بر بالين پسرش نشسته بود، جوان نگاهى به پدر كرد و لب از لب نگشود.

بار ديگر حضرت رسول سخن خود را تكرار نمود و باز جوان نگاهى به پدر خود كرد و همان طور ساكت ماند، در مرحله سوّم حضرت پيشنهاد خود را مطرح نمود و جوان متوجّه پدر خود گرديد.

پس پدر به فرزند خود گفت: آنچه مى خواهى انجام ده و هر چه مى خواهى بگو، جوانى كه تا آن لحظه گمراه بود، لب به سخن گشود:

«أشهد أن لا إله إلاّ اللّه، و أنّك محمّد رسُول اللّه» و با اسلام آوردن، سعادتمند و هدايت يافت؛ و جان به جان آفرين تسليم كرد.

پس از آن حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراهان خود فرمود: او همانند ما مسلمان گرديد، او را غسل دهيد، كفن كنيد تا بر او نماز بخوانيم و دفنش نمائيم.

و سپس اظهار داشت: الحمدللّه كه توانستم يك نفر را از گمراهى و آتش جهنّم نجات دهم.(٤٠)

## عشق به خدا، يا رسول

محدّثين و مورّخين حكايت كرده اند:

روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به همراه برخى از اصحاب خود از محلّى عبور مى نمود كه به نوجوانى برخوردند و پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن نوجوان سلام كرد.

نوجوان بسيار شادمان و خندان گرديد؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به او خطاب نمود و فرمود: آيا مرا دوست دارى؟

گفت: آرى، به خدا قسم! تو را دوست دارم.

حضرت فرمود: همانند چشمانت؟

گفت: بهتر و بيشتر.

حضرت افزود: همانند پدرت؟

گفت: بيشتر.

فرمود: همانند مادرت؟

گفت: بيشتر

نيز فرمود: همانند جان خودت؟

گفت: يا رسول اللّه! بيشتر از هر چيزى، به تو علاقه مندم و تو را دوست دارم.

در اين هنگام حضرت اظهار نمود: آيا همانند پروردگارت و خدايت مرا دوست دارى؟

نوجوان در اين لحظه اظهار داشت: خدا، خدا، خدا، نه؛ يا رسول اللّه! هيچ چيزى در مقابل خداوند متعال ارزش ندارد و هيچكس را بر او برترى و فضيلتى نيست؛ يا رسول اللّه! تو را به جهت عشق و ايمان به خدا دوست دارم.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شنيدن چنين سخن و اعتقادى راسخ، متوجّه همراهان خود شد و فرمود: شما نيز اين چنين عشق و ايمان داشته باشيد و خدا را اين چنين دوست بداريد؛ چه اين كه آنچه ازنعمت ها و سلامتى در اختيار داريد، همه از الطاف خداوند متعال است.

سپس افزود: و اگر مرا دوست داريد، بايد به جهت دوستى و ايمان به خداى سبحان باشد.(٤١)

## كشف اسرار با مَركب آسمانى!

حضرت موسى بن جعفر به نقل از پدران بزگوارش عليهم‌السلام، از جابر بن عبد اللّه انصارى حكايت نمايد:

روزى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به مسجد آمد و نزد ما نشست و فرمود: برنامه اى از طرف خداوند متعال نازل شده است، جهت اجراء آن علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام را بياوريد.

پس سلمان فارسى به دنبال آن حضرت رفت، هنگامى كه علىّ عليه‌السلام نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه آمد، با يكديگر خلوت كرده و مطالب سرّى را براى علّى عليه‌السلام بيان نمود و ما متوجّه آن سخنان نشديم، فقط مشاهده كرديم كه حضرت رسول سخت عرق كرده و قطرات عرق از پيشانى و صورت مباركش، همچون دانه هاى درِّ شفّاف سرازير است

و چون اسرار ايشان پايان يافت، به حضرت علّى عليه‌السلام فرمود: آن ها را حفظ و رعايت نما كه بسيار مهمّ خواهد بود.

بعد از آن اظهار نمود: اى جابر! ابوبكر و عمر را بگو تا نزد ما آيند.

پس به سراغ آن ها رفتم و پيام حضرت رسول را رساندم؛ و هر دو حاضر شدند، سپس حضرت فرمود: به عبدالرحمان هم بگوئيد بيايد؛ او هم آمد.

بعد از آن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به سلمان فارسى خطاب كرد و فرمود: برو نزد امّ سلمه و يك عدد فرش خيبرى از او بگير و بياور.

وقتى سلمان فارسى آن فرش را آورد، حضرت دستور داد تا فرش را پهن كنند و هر نفر در گوشه اى، روى آن بنشيند؛ پس ابوبكر و عُمر و عبدالرحمان در سه گوشه آن نشستند.

و بعد از آن حضرت رسول با سلمان فارسى خلوت كرد و اسرارى را برايش بيان نمود و در پايان فرمود: در چهارمين گوشه فرش بنشين؛ و به حضرت علّى عليه‌السلام نيز دستور داد: در ميانه و وسط آن فرش بنشين؛ وآنچه برايت گفتم بگو، كه در اين صورت بر هر كارى و هر حركتى قادر خواهى شد. در اين لحظه، آن سه نفر گفتند: اين از خصوصيّات علىّ است؟!

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بلى، قدر و منزلت او را بشناسيد و احترام او را رعايت كنيد.

جابر انصارى گويد: بعد از آن، فرش حركت كرد و در آسمان ها به پرواز در آمد و چون پس از مدّتى به زمين باز گشت، از سلمان فارسى شنيدم كه گفت:

پس از پرواز به آسمان ها، در گوشه اى از زمين كنار غارى فرود آمديم و طبق دستور حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، به ابوبكر گفتم: به افرادى كه داخل غار هستند، سلام كن و چون سلام كرد جوابى نشنيد.

سپس به عمر گفتم كه سلام كند، او هم پس از سلام جوابى نشنيد، همچنين عبدالرحمان سلام كرد و نيز جوابى داده نشد، بعد از آن خودم سلام كردم و جواب سلام من نيز داده نشد.

در نهايت به حضرت علىّ عليه‌السلام عرضه داشتم: اكنون شما بر اهل غار سلام نمائيد؛ و چون همانند ديگران سلام كرد ناگهان درب غار گشوده شد و صدائى از درون آن به گوش رسيد و نورى نمايان گرديد به طورى كه آن سه نفر از وحشت پا به فرار گذاشتند.

من به ايشان گفتم: آرام باشيد، فرار نكنيد تا ببينيم چه خواهد شد و آن ها چه مى گويند.

سپس حضرت علىّ عليه‌السلام به اهالى درون غار خطاب نمود و فرمود: سلام بر شماها كه به خداى يكتا ايمان آورده ايد.

در همين لحظه از درون غار گفته شد: سلام بر تو اى امام متّقين!

ما شهادت مى دهيم كه پسر عمويت پبامبر خدا است و تو امام و پيشواى مسلمين هستى؛ و ولايت و خلافت پس از رسول خدا تنها مخصوص تو است نه ديگران. بعد از آن، هر سه نفر به حضرت علىّ عليه‌السلام گفتند: ما نيز به آنچه اهل غار اظهار داشتند، ايمان داريم؛ ولى هنگام باز گشت نزد رسول اللّه، براى ما شفاعت نما؛ شايد كه از ما راضى شود.

پس از آن طبق دستور حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، روى همان فرش نشستيم و بعد از پرواز، مجدّدا جلوى مسجد فرود آمديم و حضرت از منزل خارج شد و نزد ما آمد و فرمود: در اين سفر چه گذشت؟

آن سه نفر عرضه داشتند: يا رسول اللّه! بر آنچه اهل غار شهادت دادند، ما نيز شاهد و مؤ من هستيم.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اظهار نمود: اگر ثابت قدم باشيد، هدايت يافته و سعادتمند خواهيد بود؛ و بدانيد كه آنچه وظيفه رسالتم بود به شما ابلاغ كرده ام.

و در پايان فرمود: آن كسى كه ولايت و خلافت علىّ عليه‌السلام را بعد از من بپذيرد، پيروز و نجات يافته است.(٤٢)

## نخى از پيراهن، براى شِفاء

شخصى به نام بحر سقّا حكايت كند:

خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم، آن حضرت فرمود:

اى بحر! اخلاق خوب موجب شادى و سرور است؛ و سپس افزود: آيا مى خواهى به داستانى از زندگى پيامبر خدا كه اهالى مدينه آن را نمى دانند برايت بيان كنم؟

عرض كردم: بلى.

حضرت فرمود: روزى پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، با جمعى از اصحاب خود در مسجد نشسته بود، ناگهان كنيزى از انصار وارد مسجد شد و كنار پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاد و گوشه اى از پيراهن حضرت را گرفت.

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و كنيز بدون آن كه سخنى گويد، پيراهن حضرت را رها كرد و چون آن حضرت نشست، دو مرتبه كنيز پيراهن ايشان را گرفت و اين كار را تا سه مرتبه انجام داد تا آن كه مرتبه چهارم پيامبر ايستاد و كنيز پشت سر حضرت قرار گرفت و يك نخ از پيراهن حضرت را آهسته كشيد و برداشت و رفت.

پس از آن مردم به كنيز گفتند: اين چه جريانى بود كه سه مرتبه گوشه پيراهن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گرفتى و زمانى كه حضرت از جاى خود بلند مى شد، تو سخنى نمى گفتى و حضرت هم سخنى نمى فرمود؟!

كنيز گفت: در خانواده ما مريضى بود، مرا فرستادند تا نخى به عنوان تبرُّك از پيراهن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى شفاى مريض برگيرم و چون خواستم نخى از پيراهنش در آورم، متوجّه من گرديد و من شرم كردم تا مرتبه چهارم كه من پشت سر آن حضرت قرار گرفتم و چون توجّه شان به من نبود نخى از پيراهنش گرفتم و براى شفاى مريض بردم.(٤٣)

## پيمان آهو و اسلام آوردن منافق

مرحوم شيخ طوسى و علاّمه مجلسى و ديگر بزرگان آورده اند:

امام صادق عليه‌السلام به نقل از اميرالمؤ منين، علىّ عليه‌السلام حكايت فرمايد:

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، عبورش بر آهوئى افتاد كه با طناب به ميخ چادر و خيمه اى بسته شده بود، آهو با مشاهده آن حضرت به سخن آمد و گفت: يا رسول اللّه! من مادر دو نوزاد هستم كه تشنه و گرسنه اند وپستان هايم پر از شير گشته است، مرا آزاد گردان تا بروم بچّه هايم را شير دهم و چون سير شوند دو مرتبه بر مى گردم؛ و مرا با همين طناب ببند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: چگونه تو را آزاد كنم در حالى كه شكار اين خانواده هستى؟

آهو در جواب گفت: يا رسول اللّه! من بر مى گردم و با دست خودت مرا به همين شكل ببند.

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پيمان و ميثاق از آهو گرفت كه سريع باز گردد، بعد از آن حيوان را آزاد نمود.

آهو رفت و پس از لحظاتى برگشت و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، آن را به همان حالت اوّل بست و سپس از چند نفر سؤ ال نمود: اين آهو از كيست؟ و چه كسى آن را شكار كرده است؟

گفتند: از فلان خانواده است؛ حضرت نزد آن خانواده آمد، در حالى كه شكارچى از منافقين بود، با ديدن چنين صحنه اى و شنيدن تمام جريان دست از نفاق خود برداشت و آهو را آزاد كرد و سپس جزء يكى از ياران با وفاى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه، قرار گرفت.(٤٤)

## شفاعت كودك در قيامت

انس بن مالك حكايت كند:

مردى از انصار هرگاه به ملاقات وديدار حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمد، فرزند خويش را نيز به همراه خود مى آورد.

پس از گذشت مدّتى، فرزند آن شخص (٤٥) فوت كرد وپدر اين موضوع را از آن حضرت پنهان داشت، تا آن كه روزى به محضر مبارك پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، وارد شد؛ حضرت جوياى فرزند او شد؟

ديگران گفتند: فرزندش از دنيا رفته است و او داغدار مى باشد.

بعد از اين كه آن شخص از حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رفت؛ به اصحاب خود فرمود: آيا مايل هستيد كه برويم و او را سر سلامتى وتسليت گوئيم؟

دوستان پذيرفتند و به همراه آن حضرت حركت كردند.

همين كه حضرت وارد منزل شد و مشاهده نمود كه پدر فرزند، بسيار محزون و غمگين است، به او و تمام افراد خانواده تسليت فرمود.

و پس از تسليتِ پيامبر خدا و همراهان، پدر اظهار داشت: يا رسول اللّه! او اميد و آرزوى من بود كه در پيرى كمك و يار و غمخوار من باشد.

حضرت فرمود: آيا تو شادمان نمى گردى، آن گاه كه فرزندت را در قيامت جلوى خود ببينى و به او بگويند: داخل بهشت برو.

فرزندت بگويد: پروردگارا! من پدر و مادرم را مى خواهم و آن قدر به محضر ربوبى حقّ التماس كند تا آن كه خداوند شفاعت فرزند كوچك و بى گناه را در حقّ پدر و مادر مى پذيرد و با يكديگر وارد بهشت مى شويد؟!

همراهان گفتند: يا رسول اللّه! اين بشارت تنها مخصوص اين شخص است، يا براى عموم مسلمان ها است؟

حضرت فرمود: اين بشارت و نويد براى تمام بندگان مؤ من به خداوند متعال مى باشد.(٤٦)

## گريه پدر و شادى قلب

امام جعفر صادق به نقل از پدران بزرگوارش عليهم‌السلامحكايت فرمايد:

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در محلّى نشسته بود و من به همراه عدّه اى، اطراف آن حضرت حضور داشتيم، كه ناگهان شخصى از طرف يكى از دختران حضرت رسول آمد و گفت: دخترتان گويد: فرزندم سخت بيمار و در حال مرگ قرار گرفته است؛ چنانچه ممكن باشد تشريف آوريد و مرا كمك نمائيد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: برو، به دخترم بگو: آنچه را خداوند داده و آنچه را بگيرد همه از براى اوست و هر انسانى كه در اين دنيا آمده، بايد روزى از اين دنيا برود.

آن شخص پيام حضرت را براى دخترش برد و پس از لحظاتى باز گشت و گفت: يا رسول اللّه! پيام شما را رساندم؛ ليكن دخترتان اظهارداشت: اين فرزند از جان خودم عزيزتر است، اگر امكان دارد تشريف بياوريد.

پس از آن، رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت نمود و ما نيز به همراه ايشان رفتيم تا به منزل دختر حضرت رسيده و سپس وارد منزل شديم.

همين كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چشمش به طفل افتاد كه درحال جان دادن بود غمگين و گريان شد.

گفتم: يا رسول اللّه! ما را از گريه در مرگ افراد نهى مى نمائيد وآن گاه خودتان گريه مى كنيد؟!

حضرت فرمود: من شما را از گريه در مرگ عزيزانتان نهى نكرده ام، بلكه از شيون و داد و فرياد نهى شده ايد.

و سپس افزود: بدان كه اين نوع گريه، عقده دل را مى گشايد و موجب سلامتى و شادابى قلب و روان مى گردد.(٤٧)

## نماز بر جنازه منافق

امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت نموده است:

وقتى عبداللّه بن اءُبىّ بن سلول يكى از منافقين به هلاكت رسيد، پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه بعضى از اصحاب خود بر جنازه او حاضر شدند و در مراسم دفن او شركت نمودند.

عمر بن خطّاب كه در آن مراسم شركت داشت لب به اعتراض گشود و گفت: يا رسول اللّه! مگر خداوند تو را از حضور بر جنازه منافقين نهى نكرده است كه بر قبر آن ها حاضر نشوى؟

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سكوت نمود و پاسخى نفرمود؛ عُمَر اعتراض خود را تكرار كرد.

در اين هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جواب اعتراض عمر، چنين اظهار داشت: واى بر حال تو! آيا خبر دارى كه من بر بالين قبر اين منافق چنين دعا كردم:

«اللّهمّ احشُ جَوْفَهُ نارا، وَ امْلا قَبْرَهُ نارا، وَاءصِلْهُ نار».

يعنى؛ خداوندا! درون - قبر - او را پر از آتش گردان و او را هم نشين با آتش قرار ده.(٤٨)

## ديدار از مريض بهشتى

حضرت اميرالمؤ منين، امام علىّ عليه‌السلام حكايت نمايند:

روزى ابوذر غفارى دچار تَب و لرز شديدى شده بود، من به محضر مبارك رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدم وگفتم: يا رسول اللّه! ابوذر غفارى مبتلا به مرض سختى شده است.

حضرت فرمود: با يكديگر به عيادت و ديدار او مى رويم، پس من به همراه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حركت كردم و چون وارد منزل ابوذر غفارى شديم، كنار بستر او نشستيم.

پس از آن پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به ابوذر كرد و فرمود: در چه وضعيّتى هستى؟

ابوذر عرض كرد: يا رسول اللّه! در تب شديد و حالتى كه مشاهده مى فرمائى به سر مى برم.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى ابوذر! گويا تو را در يكى از باغات بهشت مى بينم.

و سپس افزود: تو غرق در امور دنيوى و مادّى گشته بودى و با اين عارضه و ناراحتى كه بر تو وارد شده است، خداوند متعال لغزش ها و خطاهاى تو را مورد مغفرت قرار داد؛ پس اى ابوذر! تو را بر اين رحمت و مغفرت بشارت باد.(٤٩)

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حديثى ديگر فرمود: بسيار تعجّب مى كنم از آن مؤ منى كه براى مريضى خود، جزع و ناراحتى مى كند؛ چنانچه انسان مؤ من، موقعيّت خود را در پيشگاه خداوند بداند، همانا دوست دارد كه هميشه مريض باشد تا مرگ، او را دريابد و به ملاقات خداوند مهربان برود.(٥٠)

## روش همزيستى با دوستان

امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت فرمود:

پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ساعات روزانه خود را براى ملاقات با اصحاب تنظيم و تقسيم مى نمود و با نظم و با رعايت نوبت افراد، با ملاقات كنندگان مجالست و صحبت مى فرمود.

آن حضرت در مجالس، در حضور اصحاب و دوستان هرگز پاى خود را دراز نمى كرد؛ بلكه هميشه در حضور اشخاص، دو زانو مى نشست؛ و هيچگاه به طور سَرِ پا و زانوها بالا نمى نشست.

هنگامى كه شخصى با حضرت دست مى داد و با ايشان مصافحه مى كرد، دست خود را نمى كشيد و جدا نمى كرد مگر آن كه آن شخص، دست خود را از دست حضرت جدا كند.

در هر كجا سائلى را مى ديد، نا اميدش نمى كرد و اگر چيزى همراه خود نداشت كه به او بدهد مى فرمود: خداوند، انشاء اللّه تو را كمك نمايد و دعاى خيرى در حقّ او مى نمود.

هركس با حضرت آشنا، هم نشين و يا هم سفر مى گشت، حضرت نام او را جويا مى شد و سؤ ال مى نمود.

و هركس حضرت را به طعامى دعوت مى كرد، قبول مى نمود و اگر بر سفره اى حاضر مى شد، از غذاى آن ها ميل مى كرد.(٥١)

همچنين آورده اند:

روزى يكى از اصحاب و دوستان پيامبر عالى قدر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، كه در مدينه منزل داشت، آن حضرت را به همراه چهار نفر ديگر از يارانش به ميهمانى در منزل خود دعوت كرد.

پيامبر خدا دعوت آن شخص صحابى را پذيرفت؛ و چون به همراه چهار نفر ديگر به سوى منزل ميزبان حركت كردند، در بين راه يك نفر ديگر نيز به عنوان نفر ششم به ايشان ملحق شد.

هنگامى كه آن حضرت با همراهانش نزديك منزل ميزبان رسيدند، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن شخص ششم فرمود: ميزبان تو را دعوت نكرده است، همين جا منتظر باش تا با صاحب منزل صحبت كنيم و براى تو نيز اجازه ورود بگيريم.

همچنين روايت كرده اند:

هرگاه پيامبر خدا سوار بر مركب مى شد و به سمتى مى رفت؛ اگر در مسير راه به شخص پياده اى برخورد مى نمود، او را نيز بر مركب خود سوار مى كرد.(٥٢)

## چگونگى بيعت زنان با پيامبر خدا

مرحوم علىّ بن ابراهيم قمّى در كتاب خود، پيرامون تفسير اين آيه شريفه قرآن: (يا اَيُّها النَّبيُّ اِذا جاءَكَ الْمُؤ مِناتُ يُبايِعْنَكَ...) (٥٣) آورده است:

اين آيه مباركه در فتح مكّه بر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد؛ و چون زنان خواستند با پيامبر خدا بيعت كنند حضرت قَدَحى از آب جلوى خود نهاد و دست خود را داخل آن نمود.

پس از آن خطاب به زنان كرد و فرمود: هركس مى خواهد با من بيعت كند، دست خود را داخل اين قدح نمايد و سپس افزود: من با زنان مصافحه نمى كنم.

اين بيعت دو شرط داشت: يكى از طرف خداوند:

(اءَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللّه شَيئا وَ لا يَسْرِقْنَ وَ لا يَزْنينَ وَ لا يَقْتُلْنَ اَوْلادَهُنَّ وَ لا يَاءْتينَ بِبُهْتانٍ يَفْتَرينَهُ بَيْنَ اَيْدِيهِنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَ لا يَعْصينَكَ فى مَعرُوفٍ فبايِعْهُنَّ) (٥٤)؛ اين كه در اعمال و عبادات به خدا مشرك نباشند، دزدى نكنند، زنا به هر نوعى انجام ندهند، فرزندان خود را به هر دليل ودر هر وضعيّتى نكشند، يكديگر را متّهم نسازند و در كارهاى نيك وپسنديده با پيامبر و اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلاممخالفت نكنند.

و دوّمين شرط از طرف شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد كه همان تفسير «معروف» باشد:

امّ حكيم دختر حارث بن عبدالمطّلب دختر عموى پيامبر گفت: يا رسول اللّه! معروف چيست، كه نبايد در آن تو را مخالفت كنيم؟

حضرت فرمود: يعنى، صورت خود را نخراشيد، بر گونه هاى خود چنگ و ناخن نكشيد، گيسوان خود را نكنيد، يقه لباستان را چاك نزنيد، لباس سياه نپوشيد، واويلا نگوئيد و زياد بر بالين قبر ننشينيد.

قابل ذكر است كه اين هفت شرط، آداب و روشى است كه آن ها براى مردگان خود انجام مى دادند؛ و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زنان عهد و پيمان گرفت كه اين اعمال را انجام ندهند(٥٥).

## ورود به مدينه و خرماى سلمان

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چون روز دوشنبه، هبجدهم ربيع الاوّل، وارد مدينه منوّره گرديد؛ خبر ورودش در بين تمامى اهل مدينه منتشر گرديد.

سلمان فارسى كه در جستجوى حقيقت و دين مبين اسلام بود ويكى از يهوديان مدينه او را براى كشاورزى نخلستان خود خريدارى كرده بود، چون خبر ورود پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيد طبقى از خرما تهيّه كرد و جلوى پيامبر و همراهانش آورد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤ ال نمود: اين ها چيست؟

سلمان گفت: صدقه خرماها است؛ چون تازه به اين شهر وارد شده ايد و غريب هستيد، دوست داشتم با اين صدقه از شما پذيرائى كنم.

پيامبر خدا به همراهان خود فرمود: بسم اللّه بگوئيد و بخوريد؛ ولى خود حضرت از آن خرماها تناول ننمود.

سلمان با انگشت اشاره كرد و با خود به فارسى گفت: اين يك علامت؛ و سپس طبقى ديگر از خرما آورد و چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤ ال نمود كه اين ها چيست؟

گفت: چون ديدم از خرمائى كه به عنوان صدقه آوردم، ميل ننمودى، اين ها را به عنوان هديه به حضورتان آوردم.

در اين هنگام، حضرت به همراهان فرمود: بسم اللّه بگوئيد و بخوريد؛ و خودش نيز مشغول خوردن شد.

همچنين سلمان با انگشت اشاره كرد و با خود به فارسى گفت: اين دو علامت؛ و سپس اطراف حضرت رسول دور زد.

پيامبر خدا پارچه اى را كه بر دوش خود انداخته بود برداشت و چون سلمان، چشمش بر شانه راست به مُهر نبوّت و خال آن حضرت افتاد جلو آمد و آن را بوسيد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤ ال نمود: تو كيستى؟

گفت: من مردى از اهالى فارس هستم كه از شهر خود آمده ام... و تمام جريان خود را بازگو نمود؛ و چون اسلام آورد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را بشارت به سعادت و خوشبختى داد.(٥٦)

## رسيدگى به فقراء و نصيحت دلسوزانه

امام جعفر صادق عليهم‌السلام، به نقل از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام، بيان فرمايد:

پشت منزل و مسجد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جايگاهى به نام صُفّه براى مسلمانان مهاجرى كه پناهگاه ومنزلى نداشتند، تهيّه شده بود، كه آن ها حدود چهار صد نفر مرد بودند.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، روزها از آن ها دلجوئى مى نمود و نيز صبحانه و شام آن ها را تهيّه و تاءمين مى كرد و در اختيارشان قرارمى داد.

روزى حضرت نزد ايشان آمد؛ و ديد كه هركس مشغول كارى است؛ يكى كفش پاره شده مى دوزد، ديگرى لباس و پيراهن خود را وصله مى كند و....

حضرت به هر يك از آن ها مقدار ده سير خرما داد، يكى از آن ها از جاى خود برخاست و اظهار داشت: يا رسول اللّه! آن قدر به ما خرما داده اى كه شكم ها و درون ما، در حال آتش گرفتن است.

پيامبر خدا در جواب چنين فرمود: اگر امكانات بيشترى داشتم و مى توانستم، از ديگر غذاها نيز شما را بهره مند مى كردم، وليكن به شما مى گويم كه هركس پس از من زنده باشد، بهره اى كافى از دنيا و نعمت هاى آن خواهد برد، واز بهترين لباس ها و بهترين منزل ها و ساختمان ها استفاده خواهد كرد.

شخصى از آن جمع بلند شد و به آن حضرت عرضه داشت: يارسول اللّه! من به آن زمان و به چنان زندگى علاقه مند هستم، بفرما، كه آن دوران چه وقت فرا خواهد رسيد؟

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آگاه باشيد، ارزش اين زمانى كه شما در آن به سر مى بريد، بهتر و برتر از هر زمان ديگرى است.

سپس افزود: شما مؤ منين چنانچه شكم هاى خود را از حلال پر كنيد، پس ميل آن پيدا مى كنيد كه از چيزها وغذاهاى حرام نيز استفاده و بهره گيريد.(٥٧)

## شجره طوبى و دوستداران

بلال بن حمامه، يكى از ياران پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكايت كند:

روزى آن حضرت در حال تبسّم و خنده بر ما وارد شد و صورت مباركش همانند ماه تابان نورانى بود.

عبدالرّحمن بن عوف از جاى خود برخاست و اظهار داشت: يا رسول اللّه! اين چه نورى است كه در چهره و صورت شما نمايان گشته است؟

حضرت فرمود: بشارتى از طرف خداوند متعال درباره برادر وپسر عمويم علىّ؛ و دخترم فاطمه زهراء عليها‌السلام به من رسيد بر اين كه خداوند، فاطمه و علىّ بن ابى طالب را به ازدواج و نكاح يكديگر در آورده است و دستور داده تا خازن و مأمور بهشت درخت شجره طوبى را حركت دهد.

پس شجره طوبى برگ هائى همانند سند و حواله، به تعداد دوستداران و علاقمندان اهل بيتِ من بر خود رويانيد.

سپس ملائكه اى را در كنار آن درخت به وجود آورد و به هر يك از آن ها يكى از اسناد و حواله هاى آن درخت را تحويل داد.

و چون روز قيامت بر پا شود و خلايق، محشور گردند، صدائى در بين آن جمع شنيده شود و توسّط آن، ملايك به هر يك از دوستداران اهل بيتِ من، يك برگ از آن اسناد و حواله ها داده مى شود، كه برگه ايشان آزادى از آتش جهنّم؛ و جواز ورود به بهشت خواهد بود.

پس از آن، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افزود: علىّ وهمسرش فاطمه، مردان و زنان مسلمانِ امّتِ مرا از آتش جهنم نجات داده؛ و ايشان را وارد بهشت خواهند نمود.(٥٨)

## توبه نَبيره شيطان و ارتباط با انبياء

مرحوم قطب الدّين راوندى در كتاب خرايج خود حكايتى را ايراد نموده است كه از چندين جهت با اهمّيت و ارزنده مى باشد:

جابر بن عبداللّه انصارى گويد: احزاب و قبيله هاى عرب بر عليه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، متّحد شدند و تصميم بر جنگ و مقاتله با آن حضرت را گرفتند، حضرت در اين زمينه با اصحاب و ياران خود مشورت نمود.

در اين لحظه سلمان اظهار داشت: يا رسول اللّه! هنگامى كه دشمن بر شهرهاى عَجَم هجوم آورد، اطراف شهرهاى خود را خندق حفر مى كنند تا جنگ و ستيز از جوانب مختلف نباشد و دشمن نتواند از هر سو به آن ها هجوم آورد؛ در اين هنگام خداوند متعال وحى فرستاد كه پيشنهاد سلمان اجراء گردد.

سپس حضرت رسول، اطراف شهر مدينه را جهت حفر خندق خط كشيد و افراد را به گروه هاى دَه نفره، دسته بندى نمود و به هر گروه دَه ذراع (٥٩) سهميه داد تا خندق را حفر نمايند.

جابر گويد: پس از گذشت يك روز از حفر خندق به سنگ بسيار بزرگ و سختى برخورد كرديم، كه براى افراد جابجائى و يا شكستن آن امكان پذير نبود، رفتم تا به حضرت اين خبر را گزارش دهم.

ناگاه حضرت را در حالى كه سنگى بر شكم خود بسته و رو به سمت آسمان بر كمر خوابيده بود، مشاهده كردم؛ و همين كه در جريان پيدايش سنگ قرار گرفت، حركت نمود و كنار آن سنگ آمد و مقدارى آب، داخل دهان خود كرد و بر سنگ پاشيد؛ و سپس كلنگ را گرفت و ضربه اى در وسط سنگ نواخت كه جرقّه اى از آن ظاهر گشت و از نور آن، تمام ساختمان ها و شهرهاى يَمَن مشاهده گرديد.

بعد از آن ضربه اى ديگر كوبيد كه مسلمان ها از نور جرقّه آن، شهرها و ساختمان هاى عراق و فارس را ديدند؛ و چون سوّمين ضربه را زد، سنگ شكست و متلاشى گرديد؛ پس از آن، حضرت خطاب به مسلمان ها كرد و فرمود: در هر جرقّه چه ديديد؟

وقتى مسلمانان مشاهدات خود را مطرح كردند، آن حضرت فرمود: آنچه را مشاهده نموديد، خداوند براى شما مى گشايد و در قلمرو مسلمين قرار مى گيرد.

سپس جابر افزود: ما در منزل حدود يك من جو و يك گوسفند مادّه داشتيم، به خانه آمدم و به همسرم گفتم: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديدم كه از گرسنگى، سنگى بر شكم خويش بسته بود، بر خيز تا جوها را آرد كنيم و نان بپزيم؛ و گوسفند را سر ببريم و آبگوشتى تهيّه كنيم و ايشان را دعوت نمائيم.

همسرم گفت: برو حضرت را آگاه ساز و چنانچه اجازه فرمود بيا تا طعامى را براى ايشان مهيّا سازيم؛ و چون نزد حضرت آمدم و جريان را بازگو كردم، فرمود: در منزل چه دارى؟

عرضه داشتم: حدود يك من جو و يك گوسفند مادّه آماده داريم.

فرمود: آيا با همراهانم بيايم و يا تنها؟

و من چون دوست نداشتم بگويم كه شما تنها تشريف بياوريد، گفتم: با هركس كه دوست داريد تشريف فرما شويد؛ و فكر كردم كه فقط علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام را به همراه مى آورد.

بنابر اين به خانه برگشتم و به همسرم گفتم: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشريف مى آورد، تو جوها را آماده كن و من هم گوسفند را؛ همين كه طعام آماده شد، نزد حضرت آمدم و اظهار داشتم: يا رسول اللّه! غذا آماده است.

سپس پيامبر خدا كنار خندق ايستاد و با صداى بلند فرمود: اى مسلمان ها! جابر بن عبداللّه انصارى را براى صرف غذا اجابت نمائيد.

پس تمام كارگرهاى مهاجر و انصار حركت كردند و در بين راه، هر مسلمانى را كه مى ديدند، او را نيز همراه خود مى آوردند.

من با خود گفتم: اين جمعيّت انبوه را نه منزل ما گنجايش دارد و نه طعام مختصر كفايت مى كند، لذا سريع به منزل آمدم و خبر حركت آن جمعيّت انبوه را براى همسرم گزارش دادم؛ همسرم در پاسخ گفت: آيا پيامبر خدا را از مقدار طعام آگاه ساخته اى؟

گفتم: بلى، پس همسرم اظهار نمود: هيچ ناراحت نباش و حضرت مى داند كه چه كند.

وقتى آن جمعيّت جلوى منزل رسيدند، حضرت دستور داد تا همه افراد بيرون منزل بنشينند و خود حضرت به همراه علىّعليه‌السلام ، وارد شد و نگاهى در تنور نان كرد و آب دهان خود را داخل تنور انداخت و سر ديگ غذا را برداشت و نگاهى در آن نمود.

سپس به همسرم فرمود: نان ها را يكى، يكى از تنور درآور و به من بده؛ و چون حضرت يكى از نان ها را گرفت و با حضرت علىّ عليه‌السلام آن را تكّه تكّه كردند و داخل ظرف ريختند تا پُر شد و مقدارى گوشت و آبگوشت روى آن ريخت و فرمود: افراد ده نفر، ده نفر وارد شوند.

و من در كمال حيرت مشاهده مى كردم كه افراد مى آمدند و از آن طعام ميل مى كردند سير مى شدند و از غذا چيزى كم نمى شد، بعد از آن كه تمامى افراد غذا خوردند و رفتند، فرمود: بيائيد خودمان هم بخوريم، پس من با حضرت رسول و علىّ، عليها‌السلام از آن غذا خورديم؛ و چون خواستيم از منزل بيرون رويم به بركت حضرت چيزى از غذا كم نشده بود.(٦٠)

## توبه نَبيره شيطان و ارتباط با انبياء

حضرت صادق آل محمّد عليه‌السلام حكايت فرمايد:

روزى پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بين كوه هاى مكّه قدم مى زد، چشمش افتاد به مردى بلند قامت، به او فرمود: تو از جنّيان هستى، اينجا چه مى كنى؟

گفت: من هام فرزند هيثم فرزند قيس فرزند ابليس هستم.

حضرت فرمود: بين تو و ابليس دو پدر فاصله است؟

گفت: آرى؛ فرمود: چند سال عمر كرده اى؟

پاسخ داد: به مقدار عمر دنيا، آن روزى كه قابيل، هابيل را كشت، من نوجوان بودم و مى شنيدم كه آن دو چه مى گويند؛ و كار من اين بود كه بين افراد تفرقه و دشمنى ايجاد مى كردم، و بر بام خانه ها و سر ديوارها مى رفتم و شور و شيون به راه مى انداختم، و سعى داشتم كه افراد صله رحم نكنند، نيز خوراك و طعام انسان ها را فاسد مى گرداندم.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كارهاى بسيار زشت و خطرناكى را انجام داده اى.

هام گفت: مدّتها است توبه كرده ام و توسّط حضرت نوح عليه‌السلام هدايت گشتم و سوار كشتى او شدم، من همراه حضرت هود عليه‌السلام ، در مسجد هنگام عبادت با ديگر مؤ منين حضور داشتم، و با حضرت إ لياس عليه‌السلام در جريان ريگ هاى بيابان بودم؛ و آن هنگامى كه خواستند حضرت ابراهيم عليه‌السلام را در آتش بيندازند حضور داشتم؛ و چون خواستند حضرت يوسف عليه‌السلام را به چاه افكنند كنارش بودم، او را در بغل گرفته و آهسته در چاه نهادم، همچنين در زندان، مونس و همدم او بودم.

و نيز مدّتى با حضرت موسى عليه‌السلام بودم و مقدارى از تورات را به من تعليم نمود و فرمود: چنانچه حضرت عيسى را ملاقات كردى، سلام مرا به او برسان، و حضرت عيسى عليه‌السلام مقدارى از انجيل را به من تعليم داد و سپس فرمود: سلام مرا به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسان.

پس يا رسول اللّه! سلام حضرت عيسى بر تو باد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سلام خدا بر او باد و نيز سلام بر تو كه سلام رسان هستى، اى هام! چنانچه خواسته اى دارى، بگو؟

هام گفت: آرزوى من آن است كه خداوند تو را براى هدايت و نجات امّت نگه دارد و اين كه امّت، صادقانه مطيع وصىّ و خليفه ات باشند، چون كه امّت هاى گذشته به جهت مخالفت و دشمنى با اوصياى پيغمبرانشان هلاك شدند و تقاضاى ديگر من آن است كه مقدارى از قرآن را به من بياموزى تا در نماز بخوانم.

حضرت رسول به امام علىّ عليهما‌السلامفرمود: يا علىّ! هام راتعليم ده و با او مدارا كن.

هام اظهار داشت: يا رسول اللّه! اين شخص كيست؟ تا همدم او باشم، چون جنّيان فقط تابع پيغمبر و يا خليفه او هستند.

حضرت فرمود: اى هام! خليفه ديگر انبياء چه كسانى بودند؟

گفت: خليفه آدم فرزندش شيث بود، خليفه نوح سام، خليفه هود يوحنّا پسر عموى هود بود و خليفه ابراهيم اسماعيل، خليفه اسماعيل اسحاق، خليفه موسى يوشع، خليفه عيسى شمعون، و اين ها خليفه پيغمبران خود گشتند، چون زاهدترين افراد نسبت به دنيا و راغب ترين آن ها در آخرت بودند.

پيامبر خدا فرمود: در كتاب هاى آسمانى چه كسى خليفه من معرّفى شده است؟ گفت: در تورات، شخصى به نام «ايلْي» ذكر شده؛ پس حضرت فرمود: اين شخص، همان «ايلي» است؛ و يكى از نام هاى ديگر او، حيدر است.

سپس هام بر حضرت علىّ عليه‌السلام سلام كرد.

پس از آن حضرت علىّ عليه‌السلام بعضى از سوره هاى قرآن را به هام نبيره شيطان تعليم نمود.(٦١)

## صدقه و اَفعى همراه يهودى

حضرت ابا عبداللّه، امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت فرمايد:

روزى پيامبر عالى قدر اسلام، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در جمع اصحاب و ياران خود نشسته بود، كه يك نفر يهودى از نزديكى حضرت و اصحابش عبور مى كرد، خطاب به رسول خدا كرد و گفت: سام عليك.

رسول خدا، در پاسخ به آن يهودى اظهار نمود: و عليك.

بعضى از اصحاب گفتند: يارسول اللّه! يهودى آرزوى مرگ براى شما كرد و گفت: سام عليك، يعنى؛ مرگ بر تو باد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من نيز همانند او جوابش را پاسخ دادم؛ و سپس افزود: اين مرد يهودى امروز به وسيله مار سياهى افعى كشته خواهد شد.

و چون عصر همان روز فرا رسيد، يهودى در حالى كه مقدارى هيزم با طناب بسته بود و آن ها را جهت فروش بر پشت خود حمل كرده بود از بيابان بازگشت، پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در همان محلّ با عدّه اى از همان افراد نشسته بود كه چشمشان بر آن يهودى افتاد، حضرت به او فرمود: بار هيزم را زمين بگذار، همين كه هيزم ها را زمين نهاد وطناب را باز كرد، مار بزرگى را در بين هيزم ها بى حال وبى حسّ مشاهده كرد.

حضرت به او خطاب كرد و فرمود: امروز چه كار خيرى كرده اى؟ گفت: كارى نكرده ام، مگر آن كه دو عدد نان همراه خود داشتم يكى از آنها را خوردم و ديگرى را به فقيرى صدقه دادم.

حضرت رسول فرمود: خداوند متعال، بلا را به وسيله آن صدقه از تو برطرف كرد و پس از آن اظهار داشت: صدقه انواع بلاها را از انسان برطرف مى گرداند.

سپس يهودى اسلام را پذيرفت و شهادتين را بر زبان خود جارى نمود؛ ومسلمان شد(٦٢).

## مسابقه و كُشتى با چوپان

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مدّتى پس از آن كه به رسالت و نبوّت مبعوث شد، روزى از شهر مكّه به سوى ابطح خارج گشت، در بين راه چوپانى بيابان نشين را ديد كه مشغول چرانيدن گوسفندان خود مى باشد.

و اين چوپان در بين افراد آن منطقه از جهت زور و نيروى جسمى مشهور بود، همين كه آن حضرت نزديك او رسيد، چوپان عرضه داشت: آيا حاضرى با من كشتى بگيرى و زور آزمائى كنيم؟

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اظهار نمود: تو قدرت وتوان مسابقه با مرا ندارى، چوپان اظهار داشت: قول مى دهم اگر من برنده نشدم يك گوسفند براى تو باشد.

حضرت پذيرفت و چون با يكديگر كشتى گرفتند پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، چوپان را بر زمين زد و در مسابقه كشتى برنده گرديد، چوپان از جاى خود برخاست و گفت: آيا حاضر هستى يك بار ديگر با هم كشتى بگيريم؟

حضرت فرمود: مطمئن باش كه تو برنده نمى شوى.

چوپان با غرور تمام گفت: اگر تو برنده شدى، يك گوسفند ديگر از گوسفندان من براى تو باشد.

پس يك بار ديگر آن دو نفر مشغول كشتى گرفتن شدند؛ و چوپان تمام نيرو و توان خود را به كار گرفت ولى در مقابل آن حضرت نتوانست هيچ كارى انجام دهد ورسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوباره او را بر زمين انداخت.

هنگامى كه از جاى خود برخاستند، چوپان عرضه داشت: يا رسول اللّه! تا كنون كسى نتوانسته بود در مقابل قدرت من دوام بياورد مگر تو، پس حقّ با تو است، اكنون اسلام خويش را بر من اعلان نما.

و چوپان، قهرمانِ شكست خورده، مسلمان شد حضرت دو گوسفند خود را به او بخشيد و رفت.(٦٣)

## هيزم ها و مقدار گناهان

محدّثين و موّرخين به نقل از امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت كرده اند:

روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه عدّه اى از اصحاب خود به بيابان كويرى بدون گياه و درخت رهسپار شدند.

هنگامى كه به آن جا رسيدند، رسول خدا به همراهان خود دستور داد هر كدام مقدارى هيزم بياوريد.

اصحاب گفتند: يا رسول اللّه! در اين بيابان كوير كه چوب و هيزم پيدا نمى شود.

حضرت فرمود: هر يك از شما به هر مقدار كه مى تواند بايد هيزم بياورد.

امام صادق عليه‌السلام افزود: اصحاب حضرت رسول همه پراكنده شدند، بعد از گذشت ساعتى، هر يك مقدارى هيزم پيدا كرده، آوردند و در حضور حضرت ختمى مرتبت روى هم ريختند؛ و در نتيجه مقدار بسيار زيادى هيزم روى هم انباشته گرديد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگاهى نمود و اظهار داشت: بدانيد كه گناهان نيز به همين شكل زياد و روى هم انباشته مى گردد، سپس آن حضرت به عنوان موعظه و نصيحت، خطاب به حاضرين نمود و فرمود:

مواظب حركات خويش باشيد و حتّى از گناهان كوچك نيز خود را برهانيد، (چون ذرّه، ذرّه جمع گردد و انسان را روسياه مى گرداند).

و سپس افزود: بدانيد كه تمام حركات شما چه كوچك و چه بزرگ مورد توجّه خداوند متعال است و همه آن ها در نامه اعمال ثبت مى گردد، همان طورى كه خداوند در قرآن حكيم فرموده است: ما تمامى اعمال و كارهاى شما را محاسبه خواهيم كرد.(٦٤)

## عبادت همراه با ولايت

سلمان فارسى حكايت مى نمايد: روزى در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم كه ناگاه شخصى بيابان نشين از طايفه بنى عامر وارد شد؛ و پس از سلام اظهار داشت: يا رسول اللّه! ماءمورى از سوى حضرتعالى آمد و ما را به اسلام و نماز، روزه و جهاد در راه خدا دعوت كرد و چون ديديم كارهاى خوب وپسنديده اى است پذيرفتيم.

سپس آن مأمور، ما را از زنا، دزدى، غيبت، تهمت و ديگر كارهاى زشت نهى كرد و ما نيز اجتناب كرديم.

پس از آن گفت: واجب است كه دوستدار دامادت - و پسر عمويت علىّ بن ابى طالب باشيم، علّت آن چيست؟

آيا آن هم عبادت است؟!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرمود: به پنج علّت واجب است دوستدار و تابع او باشيد:

اوّل آن كه بعد از جنگ بدر نشسته بودم كه جبرئيل امين نازل شد و اظهار داشت: خداوند، سلام مى رساند و مى فرمايد: كسى را دوست ندارم، مگر آن كه دوستدار علىّ باشد و كسى را دشمن ندارم مگر آن كه دشمن او باشد.

دوّم آن كه در جنگ اُحد بعد از دفن عمويم حمزه نشسته بودم كه جبرئيل آمد و گفت: خداوند مى فرمايد: نماز را جز بر بيماران؛ وروزه را جز بر بيماران مريض و مسافران؛ و حجّ را جز بر فقراء ومستمندان، و زكات را جز بر تهى دستان واجب كردم.

وليكن دوستى علىّ بن ابى طالب را بر تمامى افراد مكلّف، در هر حالى كه باشند، واجب نموده ام.

سوّم آن كه خداوند متعال براى هر چيزى سيّد و سرورى قرار داد، مانند آن كه قرآن را سرور تمامى كتاب هاى آسمانى؛ و جبرئيل را سرور ملائك؛ و مرا سرور تمامى پيامبران؛ و علىّ را سرور همه اوصياء قرار داد، پس دوستى من و دوستى علىّ، سرور تمامى عبادات و طاعات خواهد بود.

چهارم آن كه خداوند محبّت علىّ را در قلب مؤ منين مستقرّ نموده است.

پنجم آن كه جبرئيل خبر داد كه روز قيامت، جايگاه من و علىّ كنار عرش الهى خواهد بود.(٦٥)

## خيانت يك زن

پس از آن كه قضيّه جنگ خيبر پايان يافت و اموال خيبر به عنوان غنيمت، طبق دستور پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين مسلمين تقسيم گرديد، يك زن يهودى به نام زينب دختر حارث كه دختر برادر مَرْحَب باشد برّه اى كباب شده را به عنوان هديه تقديم آن حضرت و همراهانش كرد.

زن يهودى پيش از آن كه برّه را تحويل دهد از اصحاب سؤ ال كرد كه پيغمبر خدا كجاى گوسفند را بهتر دوست دارد؟

اصحاب در جواب آن زن، اظهار داشتند: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، دست آن را بهتر از ديگر اعضايش دوست دارد.

پس آن زن يهودى تمامى برّه را آغشته به زهر نمود، مخصوصا دست آن را بيشتر به زهر آلوده كرد و جلوى حضرت و يارانش نهاد.

حضرت مقدارى از دست برّه را تناول نمود و سپس به اصحاب خود فرمود: از خوردن آن دست بكشيد، زيرا كه گوشت اين برّه مسموم است.

پس از آن حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن زن يهودى را احضار كرد و به او فرمود: چرا چنين كردى؟

او در جواب گفت: براى آن كه من با خود گفتم: اگر اين شخص پيغمبر باشد به او آسيبى نمى رسد وگرنه از شرّ او راحت مى شويم.

و چون حضرت سخنان او را شنيد، او را بخشيد؛ ولى پس از آن جريان، حضرت به طور مكرّر مى فرمود: غذاى خيبر مرا هلاك؛ و درونم را متلاشى كرده است.(٦٦)

روايات در چگونگى شهادت و مسموم شدن آن حضرت متفاوت است، ليكن آنچه در تاريخ و احاديث آمده است و به طور قطعى از آن استفاده مى شود اين است كه حضرت به وسيله زهر مسموم و به شهادت رسيد.

در برخى از كتب وارد شده است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: آن دو نفر زن حفصه و عايشه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مسموم و شهيد كردند.(٦٧)

## قبول وصاياى رسول خدا

حضرت باقر العلوم عليه‌السلام حكايت فرمايد:

در آخرين روزهاى عمر پر بركت پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در همان بيمارى و ناراحتى كه در اثر زهر وارد شده بود و منجر به شهادت حضرتش گشت، امام علىّ عليه‌السلام كنار بستر رسول خدا حضور داشت و سر مبارك آن حضرت را بر زانوان خود نهاده بود.

و مهاجرين و انصار در منزل آن حضرت حضور داشتند و برخى از ايشان اطراف بستر آن بزرگوار حلقه زده بودند كه ناگهان چشم هاى نازنين خويش را گشود و خطاب به جانشين خود اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام كرد و فرمود: برادرم! آيا وصيّت مرا مى پذيرى؟

و وعده ها و توصيه هاى مرا انجام مى دهى؟

اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام در پاسخ، اظهار داشت: بلى، يا رسول اللّه! و شروع به گريستن كرد به طورى كه از شدّت گريه و غم و اندوه نزديك بود بيهوش گردد.

پس از آن رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به بلال فرمود: اى بلال! شمشير و كلاه خود و زره و اسب و شتر و پارچه اى كه در هنگام عبادت بر شكم خود مى بستم بياور.

پس بلال حبشى دستور حضرت را اطاعت كرد و آن وسايل را به حضور ايشان آورد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود: يا علىّ! اين وسايل و اسباب، مختصّ تو است، آن ها را بردار و به خانه ات بِبَر، كه پس از من بر تو مضايقه نكنند.

لذا اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام آن وسايل را برداشت؛ و در حضور حاضران بر چشم و سر خود ماليد و سپس آن ها را به خانه خود برد.(٦٨)

## چگونگى وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

محدّثين و موّرخين به نقل از حضرت باقر العلوم عليه‌السلام حكايت كرده اند:

هنگامى كه بيمارى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدّت يافت، شخصى اجازه ورود بر آن حضرت را خواست؛ و امام علىّ عليه‌السلام از منزل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون آمد و به آن شخص فرمود: چه حاجتى دارى؟

آن شخص عرض كرد: مى خواهم به حضور رسول خدا وارد شوم.

امام علىّ عليه‌السلام اظهار نمود: چون حضرت سخت بيمار مى باشد، اكنون نمى توانى به حضور حضرتش برسى، خواسته ات را به من بگو؟

آن شخص عرض كرد: چاره اى نيست مگر آن كه بر ايشان وارد شوم، علىّ عليه‌السلام به درون منزل مراجعت نمود و از پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى ورود آن شخص، اجازه خواست وحضرت رسول اجازه فرمود.

هنگامى كه آن شخص وارد منزل گرديد و كنار بستر حضرت نشست اظهار داشت: اى پيامبر خدا! من ماءمور الهى براى شما هستم.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از كدام دسته اى؟

آن شخص پاسخ داد: من ملك الموت مى باشم، خداوند تو را مخيّر ساخته است بين اين كه ملاقات خدا و مرگ را بپذيرى و يا آن كه در دنيا باقى بمانى.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مرا مهلت بده تا جبرئيل نازل گردد و با او مشورت نمايم؛ چون جبرئيل نازل شد، عرض كرد: اى محمّد! آخرت براى تو بهتر خواهد بود.

و لذا حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملاقات با خدا و ترك دنيا را برگزيد.

جبرئيل از عزرائيل تقاضا نمود: عجله نكن و اندكى صبر نما تا من به سوى پروردگارم بروم و مراجعت نمايم.

عزرائيل اظهار داشت: خير، اجازه ندارم و در همان لحظه روح مقدّس آن حضرت به ملكوت أعلى پرواز نمود.(٦٩)

## كمك دهنده هاى نورانى

آخرين سفير و رسول الهى، حضرت محمّد بن عبداللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، در آخرين روزهاى عمر پر بركت خود، خليفه اش اميرالمؤ منين علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام را كنار بستر خويش خواند و پس از توصيه هائى پيرامون مسائل مهمّ در امور مختلف، فرمود: يا علىّ! تنها كسى كه مرا غسل مى دهد تو هستى.

حضرت علىّ بن ابى طالب عليه‌السلام اظهار داشت: فدايت گردم! آيا من به تنهائى توان غسل دادن جسد مطهّر شما را دارم؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: جبرئيل عليه‌السلام مرا به اين موضوع دستور داد و او هم از خداوند متعال چنين دستورى را گرفته بود.

حضرت علىّ عليه‌السلام اظهار داشت: يا رسول اللّه! چنانچه به تنهائى توان غسل شما را نداشتم، آيا مجاز هستم كه از شخص ديگرى كمك بگيرم؟

در اين موقع جبرئيل عليه‌السلام به پيامبر خاتم خطاب كرد: اى محمّد! به علىّ بفرما: كه خدايت تو را سلام مى رساند و دستور مى دهد: خودت بايد پسر عمويت رسول خدا را غسل دهى.

و اين سنّت الهى است كه پيغمبر را فقط خليفه او غسل مى دهد.

پس از آن پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى علىّ! توجّه داشته باش كه تو تنها نخواهى بود؛ زيرا كمك دهندگانى از طرف خداوند رحمان خواهند آمد تا تو را در غسل من يارى نمايند و آن ها بهترين يار و ياور مى باشند.

حضرت علىّ عليه‌السلام سؤ ال نمود: يا رسول اللّه! فدايت گردم! آن نيروهائى كه مرا در اين امر كمك مى نمايند، چه كسانى هستند؟

پاسخ داد: جبرئيل، ميكائيل، اسرافيل، ملك الموت، اسماعيلِ ماءمور بر آسمان دنيا، ايشان در غسل من، تو را كمك خواهند نمود.

پس در اين هنگام، حضرت علىّ عليه‌السلام جهت تواضع در پيشگاه مقدّس الهى، سر به سجده نهاد و عرضه داشت:

«الحمد للّه الّذى جعل لى أعوانا و إخوانا، هم امناء اللّه تعالى»

يعنى، شكر و سپاس خداوندى را كه براى من در غسل پيامبرش يارانى مى فرستد كه أمينان عرش اويند.(٧٠)

## رثاء در رحلت رسول گرامى اسلام

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى دل بيا كه موسم آه و فغان رسيد |  | يعنى عزاى خاتم پيغمبران رسيد |
| اسلام، خوار و عزّت ايمان به باد رفت |  | از اين مصيبتى كه به اسلاميان رسيد |
| عالَم به چشم مادر گيتى چو شام شد |  | چون روز رحلت پدر اُمّتان رسيد |
| دودى ز آه مردم يثرب بلند شد |  | بر صورت منوّر كرّوبيان رسيد |
| ز افلاكيان گذشته مگر گرد اين ملال |  | بر دامن جلال خداى جهان رسيد |
| واحسرتا كه حضرت زهرا يتيم شد |  | از ماتم پدر به لبش نيمه جان رسيد(٧١) |

بقيّة اللّه، آجرك اللّه

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| يا رحمةً للعالمين |  | | دل ها براى تو غمين | |
| بستى تو چشم از ما سوى |  | | دل گوئى كه نازل شد بلا | |
| رفتى و امّت شد يتيم | |  | | زهراء ز ماتم دل دو نيم |
| بودى تو در رنج و الم | |  | | تا دين نگردد بيش و كم |
| حقِّ ممثَّلْ مرتضى | |  | | خانه نشين شد از جفا |
| ببين علىّ تنها شده | |  | | هم راز او زهرا شده |
| كرده سكوتى جانگداز | |  | | در آن زمانِ فتنه ساز |
| جز اين علىّ راهى نداشت | |  | | جز فاطمه يارى نداشت |
| بشكسته سنگرِ علىّ | |  | | پهلوى همسر علىّ |
| صبرى نما يا مصطفى | |  | | بينى، حسين و كربلا (٧٢) |

## پنج درس آموزنده و ارزنده

١. روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جمع عدّه اى از اصحاب خود فرمود:

خداوند متعال، هفت هزار سال پيش از آن كه دنيا را بيافريند، من وعلىّ و فاطمه و حسن و حسين عليهم‌السلام-، را آفريده است.

يكى از اصحاب به نام معاذ بن جبل سؤ ال كرد: در اين مدّت زمان طولانى كجا و در چه حالى بوديد؟

حضرت فرمود: در پيشگاه عرش الهى، مشغول تسبيح و حمد وثناى خداوند سبحان بوديم.(٧٣)

2. روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر گروهى از انصار كه در يكى از خانه هايشان اجتماع كرده بودند، وارد شد و پس از سلام بر آن ها، فرمود: در چه حالتى هستيد؟

پاسخ دادند: مؤ من هستيم، حضرت فرمود: آيا بر ادّعاى خود دليل و برهانى هم داريد؟

گفتند: بلى، در حال رفاه و نعمت، شكر و سپاس خدا گوئيم و در حال سختى و مصيبت، صبور و شكيبا هستيم، و به آنچه از طرف خداوند به ما مى رسد، راضى و خوشنود مى باشيم.

حضرت فرمود: بلى، شما درست گفتيد، ثابت قدم باشيد.(٧٤)

3. امام علىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عليه حكايت فرمايد:

هنگامى كه جنازه برادرم حمزه را آوردند، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همسران خود دستور داد كه براى خانواده اش طعام تهيّه كنند و براى ايشان بفرستند؛ چون آن ها مصيبت ديده اند و حوصله تهيّه غذا را ندارند.

همچنين دستور فرمود: در همين غذائى كه براى صاحبان عزا مى فرستيد؛ شما نيز با آنان، هم غذا شويد.(٧٥)

4. امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمود:

روزى عمّار ياسر نزد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاضر شد و عرض كرد: يا رسول اللّه! من شب گذشته، جُنب شدم و چون آب براى غسل نداشتم، لباس هاى خود را در آوردم و سپس روى خاك ها افتادم و در خاك ها غلتيدم تا تمام بدنم خاك مال شود.

حضرت تبسمّى نمود واظهار داشت: اين كار صحيح نبود و سپس كف دست هاى خود را بر زمين زد و كف دست راست خود را بر پشت دست چپ و نيز دست چپ را بر پشت دست راست كشيد.

و بعد از آن با دو كف دست بر پيشانى خود مسح نمود و افزود: اين چنين تيمّم كنيد كه خداوند دستور داده است.(٧٦)

5. عبداللّه بن عبّاس حكايت كند:

روزى عدّه اى از فقراء و مساكين نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و اظهار داشتند: يا رسول اللّه! ثروتمندان، همانند ما نماز و روزه انجام مى دهند و نيز چون ثروت دارند صدقه مى دهند و انفاق مى كنند؛ ولى ما محروم هستيم و توان انجام اين خيرات را نداريم.

حضرت رسول فرمود: هنگامى كه سلام نماز را گفتيد، ٣٣ مرتبه بگوئيد: سبحان اللّه، و ٣٣ مرتبه الحمد للّه، و ٣٤ مرتبه اللّه اكبر، وبعد از آن ٣٠ مرتبه لااله الاّ اللّه بگوئيد تا تمامى آنچه را كه ثروتمندان انجام مى دهند، شما هم ثواب آن را دريابيد.(٧٧)

## چهل حديث منتخب

1. قال رَسُولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم:

لاتُضَيِّعُواصَلوتَكُمْ، فَإ نَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلوتَهُ، حُشِرَ مَعَ قارُونَ وَ هامانَ، وَ كانَ حَقّاً عَلىِ اللّهِ اءنْ يُدْخِلَهُ النّارَمَعَ الْمُنافِقينَ.(٧٨)

ترجمه:

فرمود: نماز را سبك و ناچيز مشماريد، هر كس نسبت به نمازش بى اعتنا باشد و آنرا سبك و ضايع گرداند همنشين قارون و هامان خواهد گشت و حقّ خداوند است كه او را همراه منافقين در آتش داخل نمايد.

2. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ مَشى إلى مَسْجِدٍ مِنْ مَساجِدِاللّهِ، فَلَهُ بِكُّلِ خُطْوَةٍ خَطاها حَتّى يَرْجِعَ إ لى مَنْزِلِهِ، عَشْرُ حَسَناتٍ، وَ مَحى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجاتٍ.(٧٩)

فرمود: هر كس قدمى به سوى يكى از مساجد خداوند بردارد، براى هر قدم ثواب ده حسنه مى باشد تا برگردد به منزل خود، و ده خطا از لغزش هايش پاك مى شود، همچنين در پيشگاه خداوند ده درجه ترفيع مى يابد.

3. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اَلْجُلُوسُ فِى الْمَسْجِدِ لاِنْتِظارِ الصَّلوةِ عِبادَةٌ مالَمْ يَحْدُثْ، قيلَ: يا رَسُولَ اللّهِ وَ مَا الْحَدَثُ؟ قالَ: الْغِيْبَةُ.(٨٠)

ترجمه:

فرمود: نشستن در مسجد جهت انتظار وقت نماز عبادت است تا موقعى كه حَدَثى از او صادر نگردد.

سؤ ال شد: يا رسول اللّه، منظور از حدث چيست؟

ترجمه:

فرمود: غيبت و پشت سر ديگران سخن گفتن.

٤. بَيْنَما رَسُولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جا لِسٌ فِى الْمَسْجِدِ، إذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقامَ يُصَلّى، فَلَمْ يُتِمَّ رُكُوعَهُ وَ لاسُجُودَهُ، فَقالَ: نَقَرَ كَنَقْرِ الْغُرابِ، لَئِنْ ماتَ هذا وَ هكَذا صَلوتُهُ لَيَمُوتُنَّ عَلى غَيْرِ ديني.(٨١)

ترجمه:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد نشسته بود كه شخصى وارد شد و مشغول نماز گشت و ركوع و سجودش را كامل انجام نداد و عجله و شتاب كرد.

حضرت فرمود: كار اين شخص همانند كلاغى است كه منقار بر زمين مى زند، اگر با اين حالت از دنيا برود بر دين من نمرده است.

5. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يا أباذَر، اَلدُّنْيا سِجْنُ الْمُؤْمِن وَ جَنَّةُ الْكافِرِ، وَ ما أصْبَحَ فيها مُؤْمِنٌ إلاّ وَ هُوَ حَزينٌ، وَ كَيْفَ لايَحْزُنُ الْمُؤْمِنُ وَ قَدْ اءوَعَدَهُ اللّهُ اءنَّهُ وارِدٌ جَهَنَّمَ.(٨٢)

ترجمه:

فرمود: اى ابوذر، دنيا زندان مؤ من و بهشت كافران است، مؤ من هميشه محزون و غمگين مى باشد، چرا چنين نباشد و حال آن كه خداوند به او - در مقابل گناهان و خطاهايش - وعده مجازات و دخول جهنّم را داده است.

6. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: شَرُّالنّاسِ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ، وَ شَرُّ مِنْ ذلِكَ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيا غَيْرِهِ.(٨٣)

ترجمه:

فرمود: بدترين افراد كسى است كه آخرت خود را به دنيايش بفروشد و بدتر از او آن كسى خواهد بود كه آخرت خود را براى دنياى ديگرى بفروشد.

7. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ثَلاثَةٌ أخافُهُنَّ عَلى اُمتَّى: ألضَّلالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مُضِلاّتُ الْفِتَنِ، وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ.(٨٤)

ترجمه:

فرمود: سه چيز است كه از آن ها براى امّت خود احساس خطر مى كنم:

1- گمراهى، بعد از آن كه هدايت و معرفت پيدا كرده باشند.

2- گمراهى ها و لغزش هاى به وجود آمده از فتنه ها.

3- مشتهيات شكم، و آرزوهاى نفسانى و شهوت پرستى.

8. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ثَلاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُها وَ لا تُؤَخَّرُ إ لى الاخِرَةِ: عُقُوقُ الْوالِدَيْنِ، وَ الْبَغْيُ عَلَى النّاسِ، وَ كُفْرُ الاْ حْسانِ.(٨٥)

ترجمه:

فرمود: عقاب و مجازات سه دسته از گناهان زودرس مى باشد و به قيامت كشانده نمى شود: ايجاد ناراحتى براى پدر و مادر، ظلم در حقّ مردم، ناسپاسى در مقابل كارهاى نيك ديگران.

٩ قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: إنَّ أعْجَزَ النّاسِ مَنْ عَجَزَعَنِ الدُّعاءِ، وَ إ نَّ اءبْخَلَ النّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ.(٨٦)

ترجمه:

فرمود: عاجز و ناتوان ترين افراد كسى است كه از دعا و مناجات با خداوند ناتوان و محروم باشد، و بخيل ترين اشخاص كسى خواهد بود كه از سلام كردن خوددارى نمايد.

10. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: إذا تَلاقَيْتُمْ فَتَلاقُوا بِالتَّسْليمِ وَ التَّصافُحِ، وَ إ ذا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِإ لاسْتِغْفارِ.(٨٧)

ترجمه:

فرمود: هنگام بر خورد و ملاقات با يكديگر سلام و مصافحه نمائيد و موقع جدا شدن براى همديگر طلب آمرزش كنيد.

11. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: بَكِرُّوا بِالصَّدَّقَةِ، فَإ نَّ الْبَلاءَ لايَتَخَطاّها. (٨٨)

ترجمه:

فرمود: صبحگاهان حركت و كار خود را با دادن صدقه شروع نمائيد چون كه بلاها و آفت ها را بر طرف مى گرداند.

12. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يُؤْتَى الرَّجُلُ في قَبْرِهِ بِالْعَذابِ، فَإذا اُتِيَ مِنْ قِبَلِ رَاءسِهِ دَفَعَتْهُ تِلاوَةُ الْقُرْآنِ، وَ إ ذا اُتِيَ مِنْ قِبَلِ يَدَيْهِ دَفَعَتْهُ الصَّدَقَةُ، وَ إ ذا اُتِيَ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ دَفَعَهُ مَشْيُهُ إلىَ الْمَسْجِدِ.(٨٩)

ترجمه:

فرمود: هنگامى كه بدن مرده را در قبر قرار دهند، چنانچه عذاب از بالاى سر بخواهد وارد شود تلاوت قرآنش مانع عذاب مى گردد و چنانچه از مقابل وارد شود صدقه و كارهاى نيك مانع آن مى باشد.

و چنانچه از پائين پا بخواهد وارد گردد، رفتن به سوى مسجد مانع آن خواهد گشت.

13. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: عَلَيْكُمْ بِمَكارِمِ الاْ خْلاقِ، فَإ نَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَني بِها، وَ إ نَّ مِنْ مَكارِمِ الاْ خْلاقِ: اءنْ يَعْفُوَالرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَ اءنْ يَعُودَ مَنْ لايَعُودُهُ.(٩٠)

ترجمه:

فرمود: بر شما باد رعايت مكارم اخلاق، كه خداوند مرا بر آن ها مبعوث نمود، و بعضى از آن ها عبارتند از:

كسى كه بر تو ظلم كند به جهت غرض شخصى او را ببخش، كسى كه تو را نسبت به چيزى محروم گرداند كمكش نما، با شخصى كه با تو قطع دوستى كند رابطه دوستى داشته باش، شخصى كه به ديدار تو نيايد به ديدارش برو.

14. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ وَجَدَ كَسْرَةً اَوْ تَمْرَةً فَاءكَلَهَا لَمْ يُفارِقْ جَوْفَهُ حَتّى يَغْفِرَاللّهُ لَهُ.(٩١)

ترجمه:

فرمود: هر كس تكّه اى نان يا دانه اى خرما در جائى ببيند، و آن را بردارد و ميل كند، مورد رحمت و مغفرت خداوند قرار مى گيرد.

15. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ما تَواضَعَ أحَدٌ إ لاّ رَفَعَهُ اللّهُ.(٩٢)

ترجمه:

فرمود: كسى اظهار تواضع و فروتنى نكرده، مگر آن كه خداوند متعال او را رفعت و عزّت بخشيده است.

16. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ اءنْظَرَ مُعْسِرا، كانَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ.(٩٣)

ترجمه:

فرمود: هر كس بدهكار ناتوانى را مهلت دهد براى هر روزش ثواب صدقه در راه خدا ميباشد.

17. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ما مِنْ هُدْهُدٍ إ لاّ وَ في جِناحِهِ مَكْتُوبٌ بِالِسّرْيانيَّةِ «آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَريَّةِ».(٩٤

ترجمه:

فرمود: هيچ پرنده اى به نام هدهد وجود ندارد مگر آن كه روى بال هايش به لغت سريانى نوشته شده است: آل محمّد (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) بهترين مخلوق روى زمين مى باشند.

18. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يَاءتي عَلىَ النّاسِ زَمانٌ، الصّابِرُ مِنْهُمْ عَلى دينِهِ كَالْقابِضِ عَلىَ الْجَمَرِ.(٩٥)

ترجمه:

فرمود: زمانى بر مردم خواهد آمد كه صبر نمودن در برابر مسائل دين و عمل به دستورات آن همانند در دست گرفتن آتش گداخته است.

19. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: سَيَأتي زَمانٌ عَلى اُمتَّي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَماءِ كَما يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذِّئْبِ، إ بْتَلاهُمُ اللّهُ بِثَلاثَةِ أشْياء: الاْ وَّلُ: يَرَفَعُ الْبَرَكَةَ مِنْ أمْوالِهِمْ، وَ الثّاني: سَلَّط اللّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطانا جائِرا، وَ الثّالِثُ: يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيا بِلا إ يمانٍ.(٩٦)

ترجمه:

فرمود: زمانى بر امّت من خواهد آمد كه مردم از علماء گريزان شوند همان طورى كه گوسفند از گرگ گريزان است، خداوند چنين جامعه اى را به سه نوع عذاب مبتلا مى گرداند:

1- بركت و رحمت خود را از اموال ايشان برمى دارد.

2- حكمفرمائى ظالم و بى مروّت را بر آن ها مسلّط مى گرداند.

3- هنگام مرگ و جان دادن، بى ايمان از اين دنيا خواهند رفت.

20. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اَلْعالِمُ بَيْنَ الْجُهّالِ كَالْحَىّ بَيْنَ الاْ مْواتِ، وَ إ نَّ طالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُلَهُ كُلُّ شَى ءٍ حَتّى حيتانِ الْبَحْرِ وَ هَوامُّهُ، وَ سُباعُ الْبَرِّ وَ اءنْعامُهُ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ فَإ نّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ إ نَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَريضَةٌ عَلى كُلِ مُسْلِمٍ.(٩٧)

ترجمه:

فرمود: دانشمندى كه بين گروهى نادان قرار گيرد همانند انسان زنده اى است بين مردگان، و كسى كه در حال تحصيل علم باشد تمام موجودات برايش طلب مغفرت و آمرزش مى كنند، پس علم را فرا گيريد چون علم وسيله قرب و نزديكى شما به خداوند است، و فراگيرى علم، بر هر فرد مسلمانى فريضه است.

21. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ زارَ عالِما فَكَاءنَّما زارَني، وَ مَنْ صافَحَ عالِما فَكاءنَّما صافَحَني، وَ مَنْ جالَسَ عالِماً فَكَاءنَّما جالَسَني، وَ مَنْ جالَسَني فِى الدُّنْيا اءجْلَسْتُهُ مَعى يَوْمَ الْقِيامَةِ.(٩٨)

ترجمه:

فرمود: هر كس به ديدار و زيارت عالم و دانشمندى برود مثل آن است كه مرا زيارت كرده، هر كه با دانشمندى دست دهد و مصافحه كند مثل آن كه با من مصافحه نموده، هر شخصى همنشين دانشمندى گردد مثل آن است كه با من مجالست كرده، و هر كه در دنيا با من همنشين شود، در آخرت همنشين من خواهد گشت.

22. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ اَصابَ مِنْ إ مْرَاءةٍ نَظْرَةً حَراما، مَلاَ اللّهُ عَيْنَيْهِ نارا.(٩٩)

ترجمه:

فرمود: هركس نگاه حرامى به زن نامحرمى بيفكند، خداوند چشم هاى او را پر از آتش مى گرداند.

23. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ تَزَوَّجَ إمْرَاءةً لِمالِها وَ كَلَهُ اللّهُ إ لَيْهِ، وَ مَنْ تَزَوَّجَها لِجَمالِها رَأى فيها ما يَكَرَهُ، وَ مَنْ تَزَوَّجَها لِدينِها جَمَعَ اللّهُ لَهُ ذلِكَ.(١٠٠)

ترجمه:

فرمود: هر كس زنى را به جهت ثروتش ازدواج كند خداوند او را به همان واگذار مى نمايد، و هر كه با زنى به جهت زيبائى و جمالش ازدواج كند خوشى نخواهد ديد، و كسى كه با زنى به جهت دين و ايمانش تزويج نمايد خداوند خواسته هاى او را تاءمين مى گرداند.

24. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ قَلَّ طَعامُهُ، صَحَّ بَدَنُهُ، وَ صَفاقَلْبُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ طَعامُهُ سَقُمَ بَدَنُهَ وَ قَساقَلْبُهُ.(١٠١)

ترجمه:

فرمود: هر كه خوراكش كمتر باشد بدنش سالم و قلبش با صفا خواهد بود، و هر كس خوراكش زياد باشد امراض جسمى بدنش و كدورت، قلبش را فرا خواهد گرفت.

25. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: لاتُشْبِعُوا، فَيُطْفاء نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ. (١٠٢)

ترجمه:

فرمود: شكم خود را از خوراك سير و پر مگردانيد، چون كه سبب خاموشى نور عرفان و معرفت در افكار و قلب هايتان مى گردد.

26. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: مَنْ تَوَلّى عَمَلا وَ هُوَيَعْلَمُ اءنَّهُ لَيْسَ لَهُ بِاءهْلٍ، فَلْيتُبَّوَءُ مَقْعَدُهُ مِنَ النّارِ.(١٠٣)

ترجمه:

فرمود: هر كه رياست و مسئوليتى را بپذيرد و بداند كه أ هليّت آن را ندارد، در قبر و قيامت جايگاه او پر از آتش خواهد شد.

27. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: إنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعيفِ الَّذي لادينَ لَهُ، فَقيلَ: وَ ما الْمُؤْمِنُ الضَّعيفُ الَّذي لادينَ لَهُ؟ قالَ: اَلذّي لايَنْهى عَنِ الْمُنْكَرِ. (١٠٤)

ترجمه:

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن مؤ منى را كه ضعيف و بى دين است، سؤ ال شد:

مؤ من ضعيف و بى دين كيست؟ پاسخ داد: كسى كه نهى از منكر و جلوگيرى از كارهاى زشت نمى كند.

28. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِى ءُ الْخَطيئَةَ، كَما تُطْفِى ءُ الماءُ النّارَ، وَ تَدْفَعُ سَبْعينَ بابا مِنَ الْبَلاءِ.(١٠٥)

ترجمه:

فرمود: صدقه اى كه محرمانه و پنهانى داده شود سبب پاكى گناهان مى باشد، همان طورى كه آب، آتش را خاموش مى كند، همچنين صدقه هفتاد نوع بلا و آفت را بر طرف مى نمايد.

29. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمى مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ، كَيْفَ لايَحْتمى مِنَ الذُّنُوبِ، مَخافَةَ النّارِ.(١٠٦)

ترجمه:

فرمود: تعجّب دارم از كسانى كه نسبت به خورد و خوراك خود اهميّت مى دهند تا مبادا مريض شوند وليكن اهميّتى نسبت به گناهان نمى دهند و باكى از آتش سوزان جهنم ندارند.

30. قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: حُبُّ الْجاهِ وَ الْمالِ يُنْبِتُ النِّفاقَ فِى الْقَلْبِ، كَما يُنْبِتُ الْماءُ الْبَقْلَ.(١٠٧)

## پاورقی ها

١- بحارالا نوار: ج ٢٨، ص ٢٩، س ١٣ و ج ٣٦، ص ٣٣٦، س ١١، با تفاوت.

٢- مصدر قبل: ج ١٠، ص ٤٣٢، س ٩ و ج ٢٨، ص ٣٦٨، س ١٢.

٣- مصدر قبل: ج ٣٨، ص ٣٦، ح ١٠.

٤- مصدر قبل: ج ٢٥، ص ١٩، س ١.

٥- إ كمال الدين صدوق: ص ٢٣٤ ٢٤٠، در اين باب احاديث معتددى است.

٦- نورالثقلين: ج ١، ص ٥٠٧، ح ٣٦٠.

٧- بعضى از مآخذ و كتاب هائى كه مورد استافاده قرار گرفته است، در آخرين قسمت جلد دوّم همين مجموعه گرانمايه موجود مى باشد.

٨-فضائل شاذان بن جبرئيل قمّى: ص ١٨، س ١١.

٩- خصال شيخ صدوق: ج ٢، ص ٦٠٠، ح ٣

١٠- وسائل الشّيعه: ج ٤، ص ٣٠٢

١١- بحارالا نوار: ج ١٧، ص ٣٠١، ح ١٣.

١٢- مطابق با دهم فروردين، سال دهم شمسى.

١٣- امام صادق عليه‌السلام فرمود:...به وسيله آن دو زن حفصه و عايشه مسموم و مقتول گرديد؛ تفسير عياشى: ج ١، ص ٢٠٠، ح ١٥٢، البرهان: ج ١، ص ٣٢٠، نورالثقلين: ج ١، ص ٤٠١، ح ٣٩٠، بحارالا نوار: ج ٢٨، ص ٢٠، ح ٢٨.

١٤- مطابق با هفدهم خرداد، سال دهم شمسى.

١٥- بر خلاف مشهور، عدّه اى از بزرگان بر اين عقيده اند: حضرت خديجه عليها‌السلام، عذراء باكره بوده است.

و در اين رابطه، كتابهائى مانند: هداية الكبرى حضينى: ص ٤٠، س ١٦ و بحار الا نوار: ج ٢٢، ص ٨ ملاحظه و دقّت گردد.

١٦- تاريخ ولادت و شهادت و ديگر حالات حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، برگرفته شده است از: اصول كافى: ج ١، بحار الا نوار: ج ١٥ ٢٢، اعيان الشّيعة: ج ١، تهذيب الاحكام: ج ٦، كشف الغمّة: ج ١، ينابيع المودّة، مناقب ابن شهرآشوب: ج ١، تذكرة الخوّاص، الفصول المهمّة، مجموعه نفيسه، إ علام الورى طبرسى: ج ١، تاريخ اهل البيت، الهداية الكبرى،جمال ا سبوع، إ ثبات الوصيّة مسعودى و....

١٧-از شاعر محترم: آقاى علىّ مردانى.

١٨-از شاعر محترم: آقاى ذاكر.

١٩- اكمال الدّين صدوق: ص ١٩٦، ح ٣٩، بحارالا نوار: ج ١٥، ص ٣٢٩، ح ١٥، حلية الا برار: ج ١، ص ٣٦، ح ١.

٢٠- بحارالا نوار: ج ١٧، ص ٣٦٣، به نقل از خرايج راوندى.

٢١- فضائل شاذان بن جبرئيل قمّى: ص ٤٨، ح ٦٦، بحارالا نوار: ١٥، ص ٣٨٢،س ٧.

٢٢- خصال شيخ صدوق: ص ٤٩٠، ح ٦٩، أ مالى صدوق: ص ١٩٧، ح ٥، حلية الا برار: ج ١، ص ٢٠٠، بحارالا نوار: ج ١٦، ص ٢١٤.

٢٣- اين مطلب نياز به وقت بيشتر و توضيح كاملترى دارد كه بايستى به كتابهاى مربوطه ارجاع شود چون كتابهاى مختلفى در اين باب به رشته تحرير درآمده است.

و ضمنا پاورقى در قسمت حالات حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ص ٢٠ پاورقى ٣، پيرامون حضرت خديجه ملاحظه شود.

٢٤- شرح آن در گذشت.

٢٥- وسائل الشّيعة: ج ٢٠، ص ٢٤٤ ٢٤٥، فروع كافى: ج ٥، ص ٣٩٠، ح ٥، خصال صدوق: ج ٢، ص ٤١٩، ح ١٣.

٢٦- بحار الا نوار: ج ١٦، ص ٩١، ح ٢٦.

٢٧- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٤٠٤، ح ٥ و ٦.

٢٨- محاسن برقى: ص ٣١٣، ح ٣١.

٢٩- بحار الا نوار: ج ١٨، ص ١٩٤، ح ٣٠ و ص ١٨٤، ح ١٤.

٣٠- بحار الا نوار: ج ٩٢، ص ٣٤٢ ١ به نقل از امالى شيخ مفيد: ج ١، ص ٦٣.

٣١- بحار الا نوار: ج ٢٢، ص ٤٦١ به نقل از خصال مرحوم صدوق.

٣٢- فضائل شاذان بن جبرئيل قمّى: ص ٧٥، س ١٠، بحار: ج ٣٠، ص ٣٤٣، ح ١٦٣.

٣٣- بحار الا نوار: ج ١٦، ص ٢٨١، ح ١٢٦.

٣٤- بحارالا نوار: ج ١٦، ص ٢٨٢، ح ١٢٩.

٣٥- بحارالا نوار: ج ٢٦، ص ٢٦، ح ٢٧ به نقل از اختصاص و بصائر الدّرجات.

٣٦- تفسير البرهان: ج ٢، ص ١٩٤، ح ١.

٣٧- بحارالا نوار: ج ٢٢، ص ٨٣، ح ٣٢.

٣٨- فروع كافى: ج ٥، ص ٤٩٦، ح ٥.

٣٩- بحار الا نوار: ج ٢٢، ص ٢٨٨، ح ٥٨ به نقل از امالى صدوق.

٤٠- امالى شيخ صدوق: ص ٣٢٤، ح ١٠، مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ١٥٣، ح ٢٦.

٤١- ارشاد القلوب ديلمى: ص ١٦١.

٤٢- كتاب اصول ستّة عشر، قسمت نوادر علىّ بن اءسباط: ص ١٢٨، س ١٤، عمده ابن بطريق حلّى: ص ٥٣٤، ح ٦٦١.

٤٣- بحارالا نوار: ج ١٦، ص ٢٦٤، ح ٦١ به نقل از اصول كافى: ج ٢، ص ١٠٢.

٤٤- بحارالا نوار ج ١٧، ص ٣٩٨، اءمالى شيخ طوسى: ج ٢، ص ٦٨.

٤٥- از روايات استفاده مى شود بر اين كه آن شخص، عثمان بن مظعون بوده است.

٤٦- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٣٩٣، ح ٢٠ و ديگر احاديث دنباله اش.

٤٧- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٤٥٩، ح ١.

٤٨- فروع كافى: ج ٤، ص ١٨٨، ح ١.

٤٩- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص، ٥٧ ح ٢٢، بحارالا نوار: ج ٨١، ص ١٨٨، ح ٤٥.

٥٠- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٥٦، ح ١٩ بحار الا نوار: ج ٨١، ص ٢١٠، ح ٢٥.

٥١- وسائل الشيعه: ج ١٢، ص ١٤٢ ١٤٥.

٥٢- بحار الا نوار: ج ١٦، ص ٢٣٦، به نقل از مكارم الا خلاق.

٥٣- سوره ممتحنه: آيه ١٢.

٥٤-ادامه آيه قبل است.

٥٥- بحار الا نوار: ج ٢١، ص ١١٣، ح ٦، به نقل از تفسير قمّى.

٥٦- بحار الا نوار: ج ١٩، ص ١٠٥، به نقل از إ علام الورى.

٥٧- مستدرك الوسائل: ج ١٦، ص ٣٠٢، ح ١٨.

٥٨- احقاق الحقّ: ج ٢٥، ص ٤٢٩.

٥٩- هر ذراع از آرنج تا سر انگشتان دست مى باشد كه حدود نيم متر خواهد بود.

٦٠- بحار الا نوار: ج ١٨، ص ٢٤، و ص ٣٢، ح ٢٧.

٦١- خرايج راوندى: ج ٢، ص ٨٥٦ ٨٥٨، ح ٧٢، بصائر الدّرجات: ص ١٢١، ح ١٣.

٦٢- بحارالا نوار: ج ١٨، ص ٢١، به نقل از فروع كافى: ج ٢، ص ١٦٢، مستدرك الوسائل: ج ٧ ص ١٧٥ح ٧.

٦٣- مستدرك الوسائل ج ١٤، ص ٨٢، ح ٢.

٦٤- وسائل الشّيعه: ج ١٥، ص ٣١٠، ح ٣.

٦٥- بحار الا نوار: ج ٢٧، ص ١٢٨، ح ١٢٩.

٦٦- بحارالا نوار: ج ٢١، ص ٥ ٦.

٦٧- تفسير عيّاشى: ج ١، ص ٢٠٠، ح ١٥٢، نور الثّقلين: ج ١، ص ٤٠١، تفسير برهان: ج ١، ص ٣٢٠، بحارالا نوار: ج ٢٨، ص ٢٠، ح ٢٨.

٦٨- احقاق الحقّ: ج ٤، ص ٩٠.

٦٩- كشف الغمّة: ج ١، ص ١٨، بحار الا نوار: ج ٢٢، ص ٥٣٣.

٧٠- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٥١٩٨.

٧١- اشعار از شاعر محترم آقاى ذاكر.

٧٢- اشعار از شاعر محترم: آقاى محسن رشيد.

٧٣- علل الشّرايع: ص ١٣٩، مدينة المعاجز: ج ٣، ص ٢٢٩، ح ٩.

٧٤- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٤٢١، ح ١٠، دعائم الاسلام: ج ١، ص ٢٢٣.

٧٥- دعائم الاسلام: ج ١، ص ٢٣٩، مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٣٨٠.

٧٦- مستدرك الوسائل: ج ٢، ص ٥٣٦، ح ٢ و ٣.

٧٧- مستدرك الوسائل: ج ٥، ص ٣٩، ح ٥، جامع الا خبار: ص ٦٣.

٧٨- وسائل الشّيعة: ج ٤، ص ٣٠، ح ٤٤٣١.

٧٩- عقاب الا عمال: ص ٣٤٣، س ١٤، وسائل الشّيعة: ج ٥، ص ٢٠١، ح ٦٣٢٨.

٨٠- وسائل الشّيعة: ج ٤، ص ١١٦، ح ٤٦٦٥.

٨١- وسائل الشّيعة: ج ٤، ص ٣١، ح ٤٤٣٤.

٨٢- اءمالى طوسى: ج ٢، ص ١٤٢، بحارالا نوار: ج ٧٤، ص ٨٠، ح ٣.

٨٣- من لا يحضره الفقيه: ج ٤، ص ٣٥٣، ح ٥٧٦٢ چاپ جامعه مدرّسين.

٨٤- اءمالى طوسى: ج ١، ص ١٥٨، بحارالا نوار: ج ١٠، ص ٣٦٨، ح ١٥.

٨٥- اءمالى طوسى: ج ١، ص ١٣، بحارالا نوار: ج ٧٠، ص ٣٧٣، ح ٧.

٨٦- اءمالى طوسى: ج ١، ص ٨٧، بحارالا نوار: ج ٩٠، ص ٢٩١، ح ١١.

٨٧- اءمالى طوسى: ج ١، ص ٢١٩، بحارالا نوار: ج ٧٣، ص ٤، ح ١٣.

٨٨- اءمالى طوسى: ج ١، ص ١٥٧، بحارالانوار: ج ٩٣، ص ١٧٧، ح ٨.

٨٩- مسكّن الفؤ اد شهيد ثانى: ص ٥٠، س ١.

٩٠- اءمالى طوسى: ج ٢، ص ٩٢، بحارالا نوار: ج ٦٦، ص ٣٧٥، ح ٢٤.

٩١- اءمالى صدوق: ص ٢٤٦، ح ١٤، بحارالا نوار: ج ٦٣، ص ٤٣٠، ح ١٢.

٩٢- اءمالى طوسى: ج ١، ص ٥٦، بحارالا نوار: ج ٧٢، ص ١٢٠، ح ٧.

٩٣- اءعيان الشّيعة: ج ١، ص ٣٠٥، بحارالا نوار: ج ١٠٠، ص ١٥١، ح ١٧.

٩٤- اءمالى طوسى: ج ١، ص ٣٦٠، بحارالا نوار: ج ٢٧، ص ٢٦١، ح ٢.

٩٥- اءمالى طوسى: ج ٢، ص ٩٢، بحارالا نوار: ج ٢٨، ص ٤٧، ح ٩.

٩٦- مستدرك الوسائل: ج ١١، ص ٣٧٦، ح ١٣٣٠١.

٩٧- بحارالا نوار: ج ١، ص ١٧٢، ح ٢٥.

٩٨- مستدرك الوسائل: ج ١٧، ص ٣٠٠، ح ٢١٤٠٦.

٩٩- مستدرك الوسائل: ج ١٤، ص ٢٧٠، ح ١٦٦٨٥.

١٠٠- تهذيب الا حكام: ج ٧، ص ٣٩٩، ح ٥.

١٠١- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ٥٤٨، بحارالا نوار: ج ٥٩، ص ٢٦٨، ح ٥٣.

١٠٢- مستدرك الوسائل: ج ١٦، ص ٢١٨، ح ١٩٦٤٦.

١٠٣- تاريخ إ لاسلام: ج ١٠١١٢٠، ص ٢٨٥.

١٠٤- وسائل الشّيعة: ج ١٦، ص ١٢٢، ح ٢١١٣٩.

١٠٥- مستدرك الوسائل: ج ٧، ص ١٨٤، ح ٧٩٨٤.

١٠٦- بحارالا نوار: ج ٧٠، ص ٣٤٧، ح ٣٤.

١٠٧- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورّام: ص ٢٦٤

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc477250922)

[خلاصه حالات آخرين پيامبر و اشرف مخلوقات 8](#_Toc477250923)

[مدح و منقبت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 12](#_Toc477250924)

[دگرگونى كواكب با ظهور نور هدايت 13](#_Toc477250925)

[طبابت كودكى درد آشنا، براى پيرى كهن سال 16](#_Toc477250926)

[با ١٢ درهم ٣ كار مهمّ 18](#_Toc477250927)

[همه چيز، حتّى انتخاب همسربراى مصلحت دين 20](#_Toc477250928)

[جبرئيل و نقش انگشتر 22](#_Toc477250929)

[چگونگى دوّمين شوهر 23](#_Toc477250930)

[مرگ ابراهيم و برداشتن سه سُنّت 25](#_Toc477250931)

[تعليم وضوء و نماز در ٣٣ سالگى 27](#_Toc477250932)

[نجات جوان با رضايت مادر 29](#_Toc477250933)

[دو كار بسيار مهمّ؟! 31](#_Toc477250934)

[دو بر خورد متفاوت، نسبت به يك خواهر وبرادر 33](#_Toc477250935)

[دنيا در نظر مردان خدا 34](#_Toc477250936)

[گزارشى از حوادث گيتى 35](#_Toc477250937)

[بيچاره شدن فرزندى ثروتمند 37](#_Toc477250938)

[ارزش مرض براى مؤ من 39](#_Toc477250939)

[دو خاطره آموزنده مهمّ 40](#_Toc477250940)

[جوان گمراه، سعادتمند شد! 42](#_Toc477250941)

[عشق به خدا، يا رسول 44](#_Toc477250942)

[كشف اسرار با مَركب آسمانى! 46](#_Toc477250943)

[نخى از پيراهن، براى شِفاء 49](#_Toc477250944)

[پيمان آهو و اسلام آوردن منافق 50](#_Toc477250945)

[شفاعت كودك در قيامت 51](#_Toc477250946)

[گريه پدر و شادى قلب 53](#_Toc477250947)

[نماز بر جنازه منافق 54](#_Toc477250948)

[ديدار از مريض بهشتى 55](#_Toc477250949)

[روش همزيستى با دوستان 56](#_Toc477250950)

[چگونگى بيعت زنان با پيامبر خدا 58](#_Toc477250951)

[ورود به مدينه و خرماى سلمان 59](#_Toc477250952)

[رسيدگى به فقراء و نصيحت دلسوزانه 61](#_Toc477250953)

[شجره طوبى و دوستداران 62](#_Toc477250954)

[توبه نَبيره شيطان و ارتباط با انبياء 63](#_Toc477250955)

[توبه نَبيره شيطان و ارتباط با انبياء 66](#_Toc477250956)

[صدقه و اَفعى همراه يهودى 68](#_Toc477250957)

[مسابقه و كُشتى با چوپان 69](#_Toc477250958)

[هيزم ها و مقدار گناهان 70](#_Toc477250959)

[عبادت همراه با ولايت 71](#_Toc477250960)

[خيانت يك زن 73](#_Toc477250961)

[قبول وصاياى رسول خدا 74](#_Toc477250962)

[چگونگى وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 75](#_Toc477250963)

[كمك دهنده هاى نورانى 77](#_Toc477250964)

[رثاء در رحلت رسول گرامى اسلام 79](#_Toc477250965)

[پنج درس آموزنده و ارزنده 80](#_Toc477250966)

[چهل حديث منتخب 82](#_Toc477250967)

[پاورقی ها 91](#_Toc477250968)